

A collection of short letters by Hwangzib.

Exhibit Collection

۲۴۱
سور و اشارات
عالمی

Persian Mss. No. 241.

Ramz - Wa - Ishârahâ - I -
- Alamgiri

271



Bihar Collection

275



بسم الله الرحمن الرحيم

تغییرش ظلم و تسوید کند از منشی عالم محمد واحد بر تو محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
موصوف به صفات معنی نظیر ویر تر و دقت تقدس باقی عالم
اورنگش بر ملک وحدت و زمینده بفرق جز کثر
احد یکم ز جفت بر کنار است و هم یاب و صد هزار بار است
در جلوه آفتاب الفیه و خاک و سبزه و صد و الف
سر و جوالف به باغ یکتا و هر نقطه جوشخ و یک و ف
فارغ ز دور و راد و بر آزاد و وز خاک و ز آب و ز آتش و باد
سر سبز بهار و دور خزان زرد و خضرت و ترنم و کرم و سم و
و انم نه چگونه است و بر خیزد و به سبزه نمود و به چکان است
لیکن کمال قدرت خویش و بند است چنانچه در بند خود است
بعدش بخودش بر شریک و شریکش به شریک و شریکش به شریک

مهر ره و رسم لغزو اسلام و هفتاد و هشت در نام
شاه شد و زائر حرم شد و هندو شد و ساجد ضم شد
اهل غفران کفانه آمد و بیرون رفتی بهانه آمد
معنی خداست از خود آمد و پس حمد و ثنا خواند آمد
از نعت جیب او و حکیم و در سال در از تر چه یونیم
فهم و بختی خلقش حق و لولا که بس ایزد که چه تو در
نگین شده در عجب باید و هم که احسن اسود الهی
در معنی لطف و کم و نکتید و میزان قلم چه یله سنجید
حمد و نعت از قلم برین است و او داند وصف او هر چه در
خبر که ز کتفه ذات خرم و در سایه سایه اش گریزم
مستعد از هر نوا که صفا کرامت آیات حضرت ظل سبحان خلیفه الرضا
مجدد و ایام حرم او و اما یاب منیب بر حق عالم حکم مظهر شاه
در ویش دل چه ملامت بخدا و اصل محمد زکات محمد در آید و خدا
خالق احمد بنده و قلعه فرات و امیر و روشنی نه کشید که سر زبده میر
او یک زبده میر و شاه خاندان میر و اظهر کرامت خاندان ملامت و جلال الهی

سلیک ثانی عالمگیر اول : قضا و قدر فی اندیشه حل
بیاطر با خدا ظاهر هماندار : بجان مشغول حق تبریک
مسیح و بر حق خضر و الیا : بدست دل حساب با نفس
ملک سیر ملک صورت ذوالکمال : بدریا فیض شری جاد خدا
فرید و فرزند اله بن معشیت : سلندر طالع واد هم ملاشت
صلوات عام او نیما لیلاب : غنای خاص نانی جو دم آب
بر زم اندر نظیر قطب البر : بغم اندر قدم بر شمس
بجاست بخشیت کینت ستانی : بدانی ثانی صاحب قرانی
ترحم را جو هر آورد و رکاب : ستان زنگ و یواز بار کلدان
اگر داد غصه جگر در دل : بدیم آتش در در آب و در گل
محمد اله فخر لقب کینت منظر : بحکم حکم حضرت رب البر
شهنشاه امام عارفین بود : که ظل ذات رب العالمین بود
بر سر سلطنت و تحت خلافت : همصن بایه که خدا بر بل بر سر مایه
کل خدا بر سر در جلال و کبر : بر سر استانی مانده و مدت قرین
مالک و صلاح و نفع مسالک و قلاع : و داد رسد مظلوم و داد و در پیش

محتاج و گوشه نشین است تا با چشمها و کور باطن و دستگیر از یاد اهل کمال
و از یاد اخلاص گردان کشاید و آنچه دلها زندگانه و بر ناز و نعمت و دولت
و کثرت مشائی و شوکت و تفاوت احکام قضا و فرجام و فراغت
خدم و احشام غرور و نخوت را کار نغمه و اوقات خیزم صرف
عبادت خالق و حفاظت خلق داشته کار عقیقه را در دنیا ساخته ابواب
ریاض خلد و جنت بر روی رحلت خود کشاید و چنانچه کلمات الهام آیات
الحضرت قدر قدرت در صورت موسوم بر قعات خاص و بمعنی مرسوم
مارشادات سعادت شما و اشارات هدایت موات و علی غایم
تکلف و ستم العمل سلاطین و زکاء و علم الصدر امیران اقبال شاد و نمایی
اهل تجرید و جلیس اباب تقدیر سر مایه و سرعاشی و میرایه صاحبان معاد
تواند بود و مصداق انتمقال است اگر چه ترکیب ملفوظات و قیاسات الغیث
از هم پاشیده و دور آوردن در غرور و خیر خوشه پرورین بنده
بر شکل اشغال مرید و لیکر موجب اشارت و احاطه ماه آسمان قنوت و
خوشید برج موت شتر نشین عطف رستم کوه بر فیض سایه بر عقل
مستفصل جوانمرد و برشته مثال زبده اهل دول عده صاحب دل

انسان کامل را چه آید ملز او الله در جاته از هر حاجیده در رشته رطبه کشیده
و بر خدایش را بر عاقلگیر نموده تا خواننده کافر او و حاصل آید و سعادتمند او
بر و اخت ببطبقة نموده نام رحم بر حسب صلاح علیه بلجو سیر
نام رقصت خاص و هم تارخشی شد در خدایش را بر عاقلگیر
امید از صاحب طبع خیر است که در این مقام از اصلاح هر دو
انحاض و تغافل جانیند خط با عطا مبدل سازند و اگر اچنانا فرو
ما فخره بود و اتم شده باشد از سواد لبر من لله و محفوظ بکام
و دنیا و حق و بی چه نویسی محتو العباد و نماز مشتمل بر سیده مله
متعلق بر اتم است به بذل صلح و آفرین کار فرما بر عاقلی است شوند
و بر جاد قول سر آمد صاحب روشن دل و زامید غف الله عاقل و رحمة راه
بفکر بیدار محتو ز جاد منصف که کسی نمیداند تو صلح و ذکر مکر آفرین
از اینجا که رفته محتو انجیب محتو انجیب محتو انجیب محتو انجیب محتو انجیب
و استعارات بود و بدون اطلاع بر لک بصری طلب به بر از قریب
می لک نبأ و علیه انک محتو در متن و مباح لازم ادا محتو و انشور احن
عافیت و معلوم و شوار پسند او محتو و الا خیرت محتو و الا خیرت محتو و الا خیرت محتو و الا خیرت محتو و الا خیرت

از بادشاه زاده کلاسله محمده معظم الهی طیب عالم بهادر و دیرینه
سلطه محمده اعظم شاه بهادر بادشاه زاده هم نیز فرزند سعاد توام
ملقب شده فرزند علیجه تخصیص القاب لقا محمده اعظم شاه بهادر
و برادر نامبر عیارت از دواش بهادر کلاسله انحضرت و فرزند را نیز
فرزند زاده بهادر اراست از شاهزاده حمیدیه آبر کلاسله محمده اعظم شاه
و محمد مزالمه بهادر کلاسله شاه عالم بهادر و فرزند زاده عظیم القدر
از شاهزاده محمده عظیم الدنیه بهادر بهر هم شاه عالم بهادر و عمده الملک
مدار الهام و القدر و اشرف است از اسد حاوید فوت شایسته
بخطاب امیر الامه انترسم فوار راقه و خان فیروز جنگ انتخاب
از خطاب غازی الدنیه بهادر و نیز ملک اختصار القاب الفقیر جهان
و در بخشه ایمان از میرزا صدر الدنیه محمد حسن و میرزا شمس میرزا
و حمید فقط اسم حمید الدنیه بهادر اختصار یافته ارقام رسد حاصل
از ایند این نام بادشاه زاده کلاسله محمده معظم شاه عالم بهادر شروع کرد و
رقعه محمدی در خلافت سعاد توام محمده معظم حفظ الله علیه وسلم
استبشیرت فرزند بهادر بهادر استبشیرت استبشیرت

بناقصه با نقد و دیگر غنایات سرفراز گردید و می کردیم که المهر و ادوات
آفاق بخت صاحب المهر و ادوات و رقبه تصرفات المهر و ادوات
والله تمام و فاق و ثواب مهر و ادوات از فاق و ثواب مهر و ادوات
رقعه قیده و خلاف شریعت است آنرا از دست و پادشاه نفس
رکاب و ادوات بقاضی القضاة رجوع باید کرد تا موافق شریعت و تحقیقات و نه
و حیف و میل بر کسی نرود و الحیله قاضی هم متذکر است و صاحب و متقی
چشم را می بیند و در انفعال خود منظر مراد را می بیند و القاضی
رقعه با وجود سلاطین و فتح الله حاکم را چه انا خوشی کردید مادر ایام
شمار و ایام با او می شود می گویم هر چه سلفی بودند و در حضور و غیبت
بخوشی و ایام و توصیف می کردند با وصف او و صف او و در امر و نه
دارا و شکو و فقر او و کار و کار است و اختیار کرد بودند و مجموع و اشارات
برادر و صوفی و کلمات نامیام کرده و چهار سوره او بانه بر زبان آورده و
بنا بانه انما من و تحمل ثقیله شده از سوره انشایی و انما من و صلی
با کلامی نقش هم داهر و بهار و بار و لوح خاصه و قدس انشایی
اعمال حضرت در نسیم گشته بود و کارهای زیسته نزد بانه از نسیم و ضعف

صورت گرفته شما مثل فتح الله خان را بخنده خاطر نمودید همچو سپاهیان
جلو داری بی کاسه در نگاه عمله شما را شکسته دل گردیدند
که صد نزار اعلی که هر مدتی بود دل را شکسته نه که کوه شکسته
در برابر شکسته حالیم کرد و بخیر کنند بهتر و با صلاح کار مفید تر
نصیحتی گشت بشنو و بهانه گیر هر لحظه ناهنجار شوق بلویدت پذیر
بیشتر بر سر رضا سلام عارفان اهدا
رقعه به فرسیدم در فرزند نقاد است سپاه من و نول
بشم بواجب نگاه میداند ظاهر اقصه قند کار داشته باشد فوق
رفیق سازد لایسته عا اجازات آمدن دار السلطنت لا بودم در
نود از موجب لایسته بایسته از منصب ناهنجارم کردیم و آن
بیشتر از نوار بر طرف از مات همه فدا و باقری
رقعه قد در با اخلاص غایت الله کا شایسته اخلاص عرض نمود
در فرزند ارجمند مقود فرزند و طلب سپاه کردیم جای که آنکه
نامناسب و مواجب به مواجب به طاعت لیاقت مرع مقرر شود و نه
انعامات و رعایت بی نظیر رسد چراغ انباشه طافه قران اند

وفاضل منی لاتدرتہ برار ہم یاد داند نفسیر انیم کا حیرت انگیز
چشم باز و کوشش باز و این فکا خیرہ ام در چشم بند خدا
دیوان ہم محمول است و شہد بر و عظم فکر باید کرد و دیوانی بخیر
نہیں ہم چشم بدست از عفت اللہ حاکم پرستہ عی بنما و ع
رقعہ از عی جو پر بنویسہ ظاہر شد کہ امثال جملہ روز بطور اہل ابرا
ہم تعلیف کرد اند بفضل الہر عقائد خود درست و از انفر بدست تار
از لہ آموختہ ظاہر اللہ ربہم خود میگوید اند بدنام کنندہ نیکو ما حیرت
نہیں کرد با جہان فرزند از اعیان و محبت است و با عقائد لغاتہ روز
جلمہ بر ما جہت لعل و مبداء الہی ہند فہم بمل نیاید و جنس جہالت بفعل نماید
کفہ کفہ فرستہم بسیار لو از شایک تر نشد اسم ارجو
استغفر اللہ ربہم فرط کلام و اولیہ عزت در از با و ع
از نوشتہ عزیز تر شمس ہم جہرہ از عفت انہ بر سر و جامہ از ع
در بر و دیوانہ شمسہ شمسہ جہرہ شمسہ نامہم بر سر شمسہ و ع
رقعہ ایجا و ادون جاگیر خود بنوکر اباشا ہر معنی ہہ منہی دایہ
کفہ کفہ فرستہم بسیار لو از شایک تر نشد اسم ارجو

جمله اگر عذر جعل کنند شاید اگر کم الا که می گویم کند تا عالم را چه کند
کرد به آواز بلند گفتند و می گویم که ما را در احتیاج خود و رفعت خود و در هیچ
رقعه ⁴ بالی اضافه پس چاره گیر که ظاهر بسیار هم می باشد و خداوند
نوشته بودند بعد از آمدن من و این خورد و بر بزرگ امکانش دارد و خلافت را
آفریند خیر خانه خود دارند خبر بدخت پر از گنج یافتند بهر حال عتد را
که انهم غنیمت به با سخاوت آفرینند سعادت بطور دیگر عاری کرد و جمله
رقعه ⁵ اعلی حضرت فرمود که شبانی رسد اما الله می باشد که قس و لایق
بلخ و بدخت و بخالد و هرات ملک قدیم موروثی الله موقوف بود و کرد
افواج باوشت هر یک که در کی الله بخشی بقصوب فرستادند که اگر کسی
آنوایت فرستد یکسب کم حوصلی که ما الله در عید خود بر جای
و با شملت آنای و اکابر آن را و ما را به بدخت ملک مقبوضه از دست
و سخت و زرضای گشت از آنجا که گفته اند از پس از خلف و خیر بنظر ظاهر
که اگر پوز تواند پس تمام کنند انفرقانی را از رویا و قیست نبرش غیر از
جمله آنکه باوشت شایسته و ساکنا با بسته با شملت فرستیم و در از با شملت
باوشت و با شملت آنکه باوشت شایسته با شملت باوشت ظاهر اکار ما از

عارف بخود عارف است از نمودن بود خود آفتاب لب بام است
دست آید چه نماید چه شما فلان خود گنید همی آنچه رو خواهد شد
رقعه مصیبت هر چه دارد مصیبت توان گفت و غمخیزان شود و آوازه
مستقیم عودیت بایر و نوا گذارد اگر چه اختیار نیست که گنید هر روز و قه
مادشانه که هر چه غمخوران هر چه رسم در مصار از دست نداده بود
و شایه از خود و اموشی کفر نفاست بر نوا شده انا لله و انا الیه راجعون
ولا حول ولا قوه الا بالله العلی العظیم
رقعه ۶۰ چند روز است که محمد اعظم شاه ۶۰ فرمود که کشته شدی که چنان
بنده اند حمید الدیج و امیران و منعم جا گفتم امر جان و نیک ذات است
بالج و من نیست و احوال منم جان بر ظلم حمل شاید جانها را حمید هم بدست
بار بر فکر بر باد کرد از احوال خود چه اغافل اند موت قریب است الموت
لا فیه ثم ان القتل والقیام قریب واللّه اقرب من حمی الیه
که از دست و کاه از دل و کاه خیزانان برعت بر و ابر بر منم هم و انا
الغائب و نند بیا لجا به یاریم و الکر دوری باشد صفایم نادره
انما باقر فانی خیانت نموده به بخاطر بر نوا نهادن

۱۳
منعم خان حضور بحضور خست یافتن اجل رسیده آنچه نربانی او
حواله شده ابلاغ تا از خود خبر نیت که گسیتم ولی بر دم و بر سر انصاف بر ما
چه خواهد گفت حالا از همه اخص مرثوم و همه بنحدا میر سپارم فرزندانش
که مکاره باید در مخالف کنند و مجوز نشت و خنر خل و منده بار خدا نشوند
لجی خیر مرآید طرفه بنفاه بر باشد زبست مقطب العلوب تو فوجها خلوت
که بدایم و دایم خالو اند جاع راه سالقا طویر با و ملک کز لایا است ختم لید

رقعه فرزند سعادت تو ام محمد اعظم خزانه الله تعالی و سلم ای تبرک
در این مرتبه فرستاده اند صورت و سینه خوب دارد و از اسب او لیکن
خوب براد سبک سیر نام کند ششم در اسب با عمر در راه
رقعه فوجدار بر سر شته از فتح خلایق تغییر کردی و به برادر دارم
و پویشها خود و ادنی ششم در دست را بدست خود شکستست قوم با به در
صوبه پراشت از ده تنها مو قرازد و اسم در سیمه کبر بر دانه فوجدار آنصوبه
مغیر از اینها بد کبر کرد او هر راز عقل است پور شته جایست هر مثل حقیقتا
والله در دنیا و صف شکسته خاویجی بخیزد یا فوجدار اینجا بود انداز عهده

بند و بخت لایزال اند اگر مقصد با آن فرزند نقشه عمل شیعیان خانم
 راه روز و خوب است و الا این ملک کجاست خدا نخواسته اگر سرشته
 عمل یک در جابر هم خوردند آنکس که برین لعل از کله منبر محرابی
 رفته با ظهار جاسوس ملک در شاه سلا از بهار پور تا خجندیه
 خالی از مغانه نیست قطاع الطریق مال بیواریا و مسافر را بغایت عزیز
 و مزد و میر تو نیست با مینت آمد و رفت کرد هر گاه در فربش که مادر
 اینجاک بود با او و این حال طوار و در دست معلم می شود در نهایت اخبار
 با آن فرزند نمیشد از آنجا که عقبت و بی پروا و خلاف طور است و جهالت
 کاتبان جدید بنده بدین علم و فعله پیش برده اند از آنست و فوج مستعد می سازد
 که لایزال می ماند از آنجی و میر کرد شاه سلا از شهر جهاج ایستاد
 بدین علم که قایم لوار توانی نمود
 رفته ظاهر ادوار بر حلقه و تند و تند میاید و در این ایستاد
 در افتاد و جاع نیز بر او داد و در حضور بر نور مانده طایفه بر او برادر و برادر
 آنست خدام بکلیه انجام زیر قدمت هزار جانب
 امیر حاتم قصد میحالات حصه سپاه آن فرزند بکلیه شکر و اودا

عوض المجلد دیگر نخواهد در حضور قلت نخواهد و کثرت طلبه ارا نیست
لینجا نوشت و استخوان برابر قسمت یافته عوض یافتن ممکن نیست بنویسند
توفر حال دیگر بر آورده از اینجا بدین عاقبت بخیر با ط ط ط ط ط
رقعه روزی سه بار باطل و یوا بر او نامش دارا شکوه فرد در نظر
را عی حضرت گذر نهند و در کد رقص تفاوت آنهم باین در بر کار و الا طاعت
تجای روزه حضرت فرد و الله جل و اذند که از روز و قدر و یوا ایست
بر سر ساند خاند کور و فرقه الهامی نمودم چیز زما از خالنه نخواه فرمود و باطل
در مطالعه و تصرفات حساب تقدیر محبوب خولید و ارا شکوه بعد روح
در اربع کلمات متذات چهر از روز و فرد و سکه شرف و خل و در محل را
بنام علیه رسید با تو فرقی خاص پس ملا نشند و امیر فرد و هم بقلم آورده
با صاف دل مجادله ناول و نیست ط هر کس شد بر آینه چرخ خود شد
در وقت صدق و باطل خاصه اینها طول است بهار باطل کفایت شما و سعه الله
صیانت مال نخواهد هرگاه امیر فرد از دفتر شما درست شده بود و بخوبی است
که نخواه که از الله جل و اذند که از روز و قدر و یوا ایست
مثل سعه الله جل و اذند که از روز و قدر و یوا ایست

صاحب شود و سده افراشتن ملک خوشتر است از آنکه در آخر روز بجهت خود
 بگردد و از زر و هر چه از مال خود در راه حق و عدل و احسان و خدمت
 رفته است و بر آن کار بجهت کوزه بری بت فرات افکند
 احمد بن دانه سکنه انجی و او را دارند و سبب میزنند و میگویند
 اگر تو جز در هر روز در راه حق و عدل و احسان و خدمت
 خاتم احسان و خدایه با حق سکنه نمی آید و اگر در راه حق و عدل و احسان
 رفته است و در هر روز در راه حق و عدل و احسان و خدمت
 رفتیم در آثار کلام کفیم در راه اجازت با خنده از مصفا که کون
 برابر مصداق خالق مقرر کرد خود از بهت نرنگ شد و ترجمان را ندانند
 شاه ماراده دید منت نه راز و ماز و زیانت دید
 کفیم بخیر است لا تقدیم خدمت فقا و اهل الله الی خیر و برکت و نور و رحمت
 و جمال و خیر و نعمت و هم لایزال و لایموت و منت لفتد اگر حق تعالی تصدیق از این
 باطن منت خیر است نصف غلات از رعایا بگیرد بلکه بغیر آن بخشش از رعایا
 بکند اند و لعل و گوشت و پخته متوکل در حق موالیست اند و در زوایا و
 بیابانها سگ و اندر مقرر سازند و بداد مظلومان و غریبانند هر چه غریب

تلف نشود و دست اقویا از حال ضعف کوتاه باد و انوفه از قوی نعمت و
 حرکت مشاهده میاید تقریب ناشی سکنه جگر کوفه از تقریب با و له
 به اختیار بان فرزند و لبه قلیه عاقبت
 زاهدان و ضعیفه سراسر ناکه بحال بنام محمد و محمد بنامه بر ما
 حق و دار و نوازشهای بر چه کردند نمی لر و دند متلف حق به حال بنامه
 با و داشته باشند روزیکه قیل فتح جنگ حاکم فرزند حمله آور و میرد الد
 کار رستمانه کرد و قیل را از نوخیز داشت و خلعت غایب یافت هر دو خواجه
 بجا آورد و فرود کلام لایحه خدا و خاطر مالینه دیرینه از سینه بر آید و لکن
 ضعیفه را هر غیر از شما و دیگر نندار و مشمول عواطف کاند
 قدیمان خود را بفراقید که هرگز نینداید و در غدر
 رفقه خود حاکم به شترت و پیشش نیز از شخصیت میفایند
 اما خوف خویش و ندان سخت میگرد و طریر بر تو و تصریح نصایح میگویم
 را که توانسته بعد از خداوند خدایه مات مایه به بلکه در خود نمیداد و میقت
 خانه بر اندازد مقصد با مینماید خداوند خدایه فقره هدایت گشته
 که کردنی این شکسته است که فرج العبد

۱۱ رفعه ظاهر ایسم ناطق دیوانخانه آنفرزند در نقارخانه قمار میریزد
 چو صد حیف باد و چه دعوای جهانیا را نه غفلت و نه بیاد هر کاره مارا
 ۱۲ رفعه چو خمر سازد بار فروشی خواهد بود کاشا جدید میسازد بهشت بیاد
 رفعه اشتیاق از چهار کوند تا قادر لای راه میزند و مسافر میخواند
 راه بساطی کرد احتمال خمر میخرند و العاقل کفیه لاشه شکار
 خبر در روز و یک میر از احوال لای روز که چو اعلم اندازند فکر کار فی الحال باید کرد
 نوک خوب بنوارش امتیاز بخشد و بد را به بغیر عمل نکند عدل است به خط جوی
 دارم طالبی از عالی در خود فاکه خمر خواست جواب یافت هر دو بار
 ۱۳ رفعه ستمکاران جزو مظلومان و عا غیر اندازد
 رفعه بنود استخوان شجاعت خامی میکند نه بوسیده و حقور
 خدمت او چو نگر دیده ورش او بهیرو داماد و یک متبینه اند باندک تفصیر که
 صدق و بطلان العلم علیه چه او از ما را میر اندازند و بیام بند و ز
 ۱۴ رفعه تغیر بر سماع غم غم میماند
 رفعه محمد انور بود از اهلای تصدیت بنابر مناسبت ندارد و این معنی بهمان
 که در دیار پاسبان کردن با کمال فهم و فکاد و علم را چو خمر بجا آورده بهمانساند

۱۰
 رحمه الله در دغه تو بخانه و دیوانه را فوج را نواح احمد لای کرد اند
 او تنها نجات باقر و خویش را در خوار خود سپرد مستقیم نجات کرد
 مذکور بعد الت آنقر نه بار نیاید و جمیع مال و خوار و او باشی رفتی
 ملاک شده خلقت را اندام و دست چیرانم در وقت خیر اعمال
 چه جواب خواهند داد تو بخانه عادل است اگر ظلم را کار فرما بکنم هر چند
 از ظلم مامور ما بر ما آید عدل است و بان ستم او ایم هر اظلم
 در هر حال و بد او دله خلایق نرسید در معنی خود مجوز ظلم بودی
 کنتم از کنتم بروی مجوز و از مغانفات علم غافل شو
 عاقبت بخیر

۱۱
 رحمه الله واقع نگار بر کنه لوی به برادر خود مینویسد که یا توده شتر را
 هزار روبه هر سال از راه دار بر می آید این فوج از زیاده از هزار
 و در هزار و لعلاب هم نیست تحقیق این راه در شتر سواران است
 مال عوام محض حکم است اگر از صد و پنج حد و یک میگردند مضایقه شد
 چنین نیز تقدیر خجانت این ظاهر میشود اول در تحقیق این فردی بنام
 ناظم صوبه و دیوانه حال را میگوید اثبات نصیده خواهد بود لکن زراعت

به شود نصف لبر کبردار کو اراست سوار لبر خالصه ^ع ^ع ^ع
^{رقعه} از دیر باز مسوح می شود که در محاکمات بنوا شایع می آید
 مظلوم بجا که بوالبر و او رفیع ظلم از سر لبر مظلوم در دیوانه بنام او می شود
 بخشی دوم سه تنقید را اعتبار و آنکه دیگر آن در بار و جلال می باشد
 چه معنی دارد اگر چه استقلال آن کار هر قدر باید افزود و بیست فاما
 فاعل مختار است و بجز و تاساخته نه برداخته مختار است
 باید بشیر و باشی بماند او ^ع در دام افتی که خورید دام او
 تیر از در استی کمانی دید ^ع بنگر که جلوه حب از خانه او
 برش از آه مظلوم که بنام دعا ^ع اجابت از دهن هر استقبال می آید
^{رقعه} ^{۱۸} منجه سور محمدی می محال صوبه مالوه در جا کبرایشان محمدی می آید
 بلیه حاجت نیایان و ارم نبضات نوارش علی و مر فوجدار لیا لوده
 لبر نور الایصار عالم لبر کار امانت و سگاه شیعیان و لیا لوده
 روز بر بختور اعیان حضرت محمدی که در دیوانه و افراشتی لبر و ابله محال
 جا کبر سعد الله حار اعبد بقیه دیوانه خان موصوف کرد و خودش کمان دو
 مصروف در امور کلام و الا است و قتی کنایه بجا نموده نمودن

۱۱
 ماستیده ایم که شما شک بر داشتید از نظر گذر آن به عرض نمود که فلان را
 بصورت انسانی وصف زرافشای دارم آنحضرت علیه السلام بفرمودند
 آورد از فرمودند به ما نیز وصف خود ما شمار موصوف میدانیم آورد انشاء الله
 داشتیم آنهم بوشیدار دیانت دار خدا رسول آما و کار بسیار
 آنچه در چشمم دیدیم و کارش نیست و نیست جز آن درین عالم که بسیار نیست
 تا ذکر ادب تفصیلات بجا آورد و فعل و عمل عالم جلاله العالی
 از فردی که سوانح کفار ظاهر میکرد و غفلت از روز جزا
 داد و دل زد دست غفلت داد ما ما شمار خوشی تجویز و خوشی
 در همه کار میدانیم به ز چشم بد رخ خوب که خدا نظر داد
 رفته ۱۹ محمد بیک از نورالانوار از غرض علیجاه که در فرقه ضالّه غنیمت
 رفته میگویند که از قبیده معتد حاضر بود و مکرر در آن بخشیش را بود
 به شبهه آنقدیم معتمد با جدید در نظر شما نموانستند دید ما جارت
 او را به طلبه و بر شایسته شدند کالای بد برایش خاوند و الا بنویسند
 که بعد از اطلاع احوالشی متوا طلبه شد و
 رفته بهر طوک چند بحضور آمد بدرستی حقیقت داشت به منصب

سرکار والاوسنوی کیر بر کمالا امتبار یافتند فی نمود امر بدین
اطاع علی بن میتر که کرد اما درین امر را مقصد القلوب به کند و
رقعه زایدان نویخت تا چند بحالت سیه در دمنده خواهد ماند بر ما
حقیق دارد املاف خود و سطره ناخوش خود را خالوت نمیدانند که
حضرت آفرین کار چه قدر غفور ایم به شمار بری صیاف مومنان علی خدا و خاطر
کینه و غبار دیرینه از دل بردارید و لکری ضعیف در غبار از شما و کبر و
دنیا که شستنی و کله شستنی بلندایا به کسی خستنی بنظر آمده ایم الله
ناکرد و کناه در جهالت بولد آنکس که کرد و چنان نسبت بود
فرید کنم و توید مکافات و به پس فرو میان فرو و عجب بود
کلمه غیب از زبان مبارک من عبد اللطیف قدس سره با دانم
خدا نام از کسی در الله سعادتمند و در خوشه از در راندن به نریم
کنایه است منتر حقیق زبان امیر عالمه که انتر بخند و زیاده بر هر کس
که من بدینت عافیت کرد
رقعه میرجلال الدین اوانفر زند جدا شده ظاهر انشوده از انست ظاهر
که بر بخشید و بدو سطره کرم لیس و صیاف است چه ایراد در حضرت و در این

رفته ^{۲۳} به آتش خراج اصداف استغفار آنها به سبب نخواهد بود
 قدیم را باندک حرف برانداختن و از جدید آن توقع کار دشوار محض بمعنی ما
 آفتاب لب بایم و این در حق خیال هر حال اگر بخوراند سبب
 و منصب بادشاه اختیار است ^{۲۴} متعذر داردی قیامت بخیرا ^{۲۵}
 رفته ^{۲۶} روز بر اعلی حضرت در خلوت به دارا شکر از خدا نمودند که
 در حق او را یاد شده هر گز خلوت و بدکان نباشند و همه مشغول عطفه
 حضرت خضر انور بنی سبزه از آنجا که نشنوند این حرف و قیامت کار خواهد
 از سبک دل می خورد و قیامت شکویم تفاوت با کلمه کار ضایع کار نیست ^{۲۷}
 رفته ^{۲۸} سوانح اجیر شب از نظر گذشت وزیر جان و یاران با عالم بالا
 رفت چو هراتی و کاروانی داشت حالا میرزینه هراتیه استحقاق و دیوان
 دارد باید دله و الامیر عبد الوهاب میرمنجه است که پیش دست
 محمد علی خان مالدی و ابیچا بود بود بر صید غیب از بقعه حسن بن روح بر ارم
 رفته ^{۲۹} روز بر اعلی حضرت متاکم بغیر خانه رفت آوردند شعله خان
 و علیمردان خان و ب مال خاطر حقوق استغفار بقعه حضرت زینب و جسدی
 از ماطا ملک مال طبع اجل شد دفع دیگر با فرد شکو بفعل در نظر میرسانید

که زو و شکارچا امور خطیر نداشت باندش لکام مبادا ان نظام اینتر شود
خاطر من و دست فلیح خا خضر کرد هر روز تو بهات خلافت از لایبها منحصر
به بهمت شخرفه چیست به فعل نجس از تو کران خا غلیم چتر میشد
که منصب دالایر بادشاه و خدمات صوبی و رتو و قنوعا ملا سزاوار له
بجد استماع انخرف فرجیه در قلاع انرف بدید آمد حکم ۹ هر آنچه خود
بکارت بیار و ماسیر صورت و سیر انها کرد شود چه باشد
اگر کار با خا خلا نمیشد خود چنانچه بدقت بحضرت آمد به کفیل
اندکس صحران یار و کار دانی و الی هر یک بغایات و قدر و انچه
آقا و منصب لایو از ذات و تانیا نغ اختصار یافت انحضرت خا خا
شامل عواطف خاصه و مکنه از منصب و آو هزار سوار اخصا مملک
ای وقت تو خوشی و قدر خوشی که در سنا خا موصوف در جهه شکرانه پذیرا
عرض خود و وصله خداوند نمک کنه از مهر باهل استحقاق بخش کرد عزت و اراد
رقعه دیانت حاجید القادر و منو استم هر دیو استر کار فرزند لایبها
بنیم اما اسم مسیح بر آمد تو تم دیانت از و غیر متوقع چه سزاوار
رقعه جنون کهنه بر سر کاه اعیان حضرت بچا سیر امتیاز نموده

دقت دار دیوانه تر نموند ارشاد نمودند که میا ما و جاکیر طلب این باشد
یا داشت نو سر فرار لک و اضافه هرگاه رجوع نمود چهار پنج مصلحت از آن روز
که ما در غلخانه نقشه صویمات و عمارات مریمین از نظر بنده راند تا حجت و
هر یک بنظر ثالث در یافته ملک جاکیر علم فریم بخت بدار و غم و اندوه صحیح علم
که هر قدر دستکات و اندوه بخواهر ششاید باید بود قدس باشد
به اند و محله بدو انبیا لیس و در مشاوت به ما از کار بهر حال
در صورت صویمات اختلال کفر راه یافت آنحضرت مکرر مفرمودند
دیوانه سر کوب ایستاد و فوج داد او در او غم و صدمه کرد و در بخشش و نصیب
انها در تندرست و شور باید که بهتر از همه باشد در این راه
روز بر سعد الله خاچم در حضور بدید بر آمد اعلیٰ حضرت سید
عرض نمود که فقره چند در بیاض بنظر آمد نقل بر من داشتم تا به حضرت رسانم
قیام بنیان سلطنت از عدالت و انزالش ملک و مال از شیعت و سخاو
و محبت و انزال با علما و فضلا و مختزن بود از قرب جملاتش ان عقاست
غالب بود در عقاید و استقلال مایه در عین شداید و مقصر نمود در امور و در این
و راضیه و مشاکر مایه بر تقدیر و دیر مایه خاندان از زخم نمود و بر میماند

و محتاج تشنه خود از کام و آب مخفیانه و انصراف امور علی اصلاح و صواب بود
و زرا و منظر و منظر بود و استعداده فقر او تشنه است مانند ارنیت از راه
در و منته او امید رحمت و شتر از حجاب حق بفرود ایم محمد با آن حضرت خلیع مخلوق
بسم بر پیشانی خاندان و دادند آخر روز چند به آن محمد و زین از راه حرکت نمودند
خواستیم هر ما تنها میگذشتیم با آن فرزند دلبنده بسم نوشتیم
توفیق عمل یکنانی رفیق با آن عمرت در از راه

رقعه در عصر اعلی حضرت شیخیه بنام عبود سوار بر خاصه بنام
بر خوانده اند بر عصر منیت اثر جمیست شناسست خدیو عادل و وزیر اعظم
چو رسی و دبیر مشیر و ضوالله در قه لکال شکوایه انبغیات جناب
بر حجاب اقدس از حمله مفروضات است آنحضرت بعد استماع این حرف
در سوار بر پاهای اندک گشت از مولا بنده با خاصه سوار و در طلبید
دست بفاطمه برداشته و او را بغایت خلعت پوشانید بعد از آن
در آنوقت بهیچ و الاریش که مصالح بقدر خواهش و خواهش بقدر
جوهر پاک بسم بر عاقبت بخیر
رقعه بعد از آنکه از خط خلعت شیخیه و از نظر اعلی حضرت گذشت

و حسن تقوی در حق او کلمات خیر ادا نمود سید الله جان خود را بکشت
 خوشایند سید جان که خبر آن بگشت می کند و عرض خوش کرد از این
 بر بن مبارک آنحضرت جاری شد هر نوکران زبیه کارشما و بنی آورد
 و هم خوب کارها و در وقت کارها راست صاحب رساله از منت را بر ما که اند
 که در بر خوش تقریر و عاقل آباد کار و سبب قبیله را از بسیار بخوانم
 و صاحب السلام بر من و از نظر شرف بگذشت سید الله عرض نمود هر آن
 هر صفت در عصر اند سر شوهر حسن عمل که میکند آخر کار منصب در خود
 عطا فیاض امتاز مرید حکیم که دیوان علی امینا جوهرش کرد
 خدمت لایق بخیر نماید سید جان بهار در کفایت این همه حسنیت صدیقه در
 در هزار ریمه بفقار و صلی و غنی یافتیم عمرت در زانها
 رفقه از تقاضای شخصی مقبره خوش رسیده بود و در شیشه بگشاید
 که بهوش هم یک روز بر اعلی حضرت علم داشت و سید الله جان
 در صلوات خاصه اخفای بخشیده از بنی گوهرشانی فرمودند هر روز
 ملک ملک منحصر بر فهم و انصاف است تو و بالله اگر باد شاه بیجوهر بر بنیه
 خلافت فایز آید و وزیر او امیر بخش بر در کار آرد و اختلال کلی در

نکست
نظم و نوحه و ملا و رود و پرباش رعایا و بی سامانی بر ایا و شوقه لم حوصی
و ویرانی شود و شاعر الله نیز با فقر او صلی صحبت داشته اند بعد نماز خجسته
الکلی ما و عاخر خوانسته باشند هم که امدم بر بار زبانی نیار و و بعد ما هر
از بران فرانی رواند و توفیق خبر موفقی نظر اوقات اندیشه بخانه عاقل
که نهی بود خلافت ارض است و شوق و ساسا و شوق و ساسا و شوق و ساسا و شوق و ساسا
عد و نیکان و صحت بدلی و افشده اند باید آتیب و مانعانی بدو
شجاع غیر حسیم و قی و دیندار و و الله بخش محمول الکلی باطل و شری
ساخته و ایم انجمن که فلانی قیام عاقل و غم و مال اندیشی نظر بر آید غلبه
تخلی و خطیر با تواند شد الله خاتم مصر عه بولو مشهور بر زبانی جبار است
و و آخرین مبارک بنده است الله که محفده تا صمد را خواهد و مشکلی باشد الله
رحمة عاجز این ادبها و بی اعتدالها بر این کیشی عجا که بر قرار
فایض الانوار شاه بنده تو از نسب و در از خمر خور و حوصله خود را و غرض
مقصود از نوشته فرد سوانح مروض بارگاه و الا کنت للرجال عاقل را با سینه
که هرگاه افیر با عاقل با نیر حال شکر در ان مقام رفته بود کسی خود تفسیر کرد
میفرمودند که او سینه بیار و و جولان کرد و بخود میفرستادند ظاهر است

واقعه کفاری بر زمینیاور و ازینجا که زوار تعین کردیم هر که بپایه بیاید
 نالسان هر روز و کار آنست چنانکه ما را در چنین مقامات روا دارد هیچیک
 از فرزندان نبوت تا بغایت اللہ تعالی و دیگر صبر و ادب و هم خدا بخوانند
 روا دارد چنین امور است عاقبت بخیرا
 رفته اگر چه میرسد چنانکه معتد است که بخشنه کبر و قیام کفاری و سوانح کفاری
 لایستد به بخشنه و قیام کفاری و سوانح کفاری که با عاقبت بخیرا
 با بایز خان عمر دم است زندگانی فرزند مندره مندره چنانکه بپایه بیاید
 میرزا حمید الدی حیدر کفاری است و محمد ایلی در طلبه خار خوار فقرات
 در بلغاچین قلم چنانکه کفاری و زنجب در برابر جمعه الکاک سرکار منصبه
 خود کولاز کرانی غله و بفرار میرزا صدر الدین محمد چنانکه در همه کار خدا آمده
 همچنانکه در همه کفاری هم راه چاک کولال طار و زوافشاریاری علی چنانکه در همه
 و عید انجی و بایه انقار و بدین جمعیت کله سوار میرزا بدر و در بند جام
 و دستار عنایت اللہ چنانکه کفاری و زنجب در فکر مار کله منصور چنانکه با غنیمتیم در
 دار و دلدرد و شمشاد کفاری و او داشت ادب و شاه عالم بایر آدم در دراز
 از فرج نصرت بار کام بخشنه ناخوار پس شمایم نصیحت میرزا کولار و خود را چنانکه

با فزاینده فرنگیوم ز با کد با فکر سوداگر
عاقبت بخیر و عمر دراز

۳۴
رفته شنیده ام که این میر ربیع بسم برادر ابی مقصوب و منور
کردا بودند و حقیقتش خوشید مستغنی شده راه در اخلاص کردید و میر
مراد کلا او منصب پادشاه و دیوانی بکالا و دیگر جاه داشت و خوشی
نوگر بر کار و الا که شمس پسر بود و شراشید لا نظر بر قدیم خدمت و خانه را و کار
نابا اینجا بسته است اگر چه نسبت بدین از کلا و خود به جوهر بود و آن
که روز و دوا و ما و شما ادا کرد ما را بسیار خوش آمد خاصه سیادت
جو خدمت گذارت کرد و گفتیم خوش الهایش فراموشی کلیم
ایقدر خدمات چو ابا و فرمودا بودند که خوب توانست متمشیه کردید آدمی
اگر عهد یک خدمت هم بر آید غمت است به کلف شعور و تمیز ایشان بطریق
استاد دارد و زود خوشی از بس خدمت و صفات که در بین سعد الهامید
چه حرم دید خداوند سابق الانام که بنده را در نظر خوشی خود میدارد
خدا را است مسلم نر کواری و علم که جمیع بیند و نان بر فرامیدارد
خارجها چه ادا که نامزد و اما نظر بخود و برینه او چشم میروشدیم هر نعمه

متلف تو نباید بود و فدی بر مستدیر و با خلاص باشد مثل طلا و غیرت و اگر این
هرج وصف ندارد و کار نباید کرد و از زمان و نفقه محو نباید ساحت این وقت
هرج بخاطر آمد کفتم معذور و از بدی نیست بخیر و بخت و کرم و ط
برقع ۳۸
نزد غمناک و حریف که یزد و اول بلا تحقق تو غیر منوان کرد ضبط و ط
منصوب است الهی و انتم است و این فال امر است و نباید غافل بخیر و ط
برقع ۳۹
چون ناظم صوبه سعادتش کو تو را لک بجای دهنی او میباید تو بود و ط
افا ویم شد شهر و چون گفت قبول کردیم و میباید تو بود و در ملک افتادیم چون
تو ختم و بقدر و استیج که دروغ نیست زبانه و دروغ نیست و ط
برقع ۴۰
محمد باقر و از غم و کج و دروغ و دروغ و دروغ و دروغ و دروغ و ط
روزی در سوار بر شبنم ام که امیر را از سبب او چه قدر بد بگفت و ط
که او از میر شرات و از میر خدایت باز آید و تو در دج و از علی خوش
خدا اینر میداند که بر طرفت چه گذشته و برسم آخر رفتی چه خواهد رفت و ط
نیکند و در او و علی صالح بکند و زلف راه عقبی بگیرد و کریم همه میداند
که ظلم کردن بدست و بیش آورد و ظلم بهتری نیست بخیر و ط
برقع ۴۱
ایشان نیست بخیر و از بدی و وصف امیر از عمل ظلم و مکاری نمود

بانی فرقه خالصه چنانچه در باره حاکم بود و دیگر تهاجیات فوجداری
هر روز دارد و دیگر وجود خطیر می شود و فریبش که کواکب را راه میزنند و سکه شهر
و مسافرتی است بسته میزنند اما ان الله ملک و لا رشح و دیوانه و تو بخانه
فوجدار نواح کرد اند و تهاجیات بخونانی خاتم در خود را سپهر مظلومان
بجای اوباش آفرینند نمیشوند سر بفریاد زد جف جف و جف جف
میگذرد و طوایف دنیا و خوف این و جلد و عیا از خانه میروند فوجدار
به یک لاله ای که ابتدا صفدر عیال و پسر اهل شهر و آنی باید دارد
که در عمل شجاعت شایسته نام بودند و با سگان شهر مبارزه دارند و اشکاب می
که در درازای این برتری و غفلت از احوال اعمال ناخودآگاهانه واقعه لغات و پیکار
و محاکمات در محاکم بگذرانند و روزی اعمال حکام بخوانند و بر دقیران
چون شخص که هم روز حشر خواهد شد متکات کنایه صلوات است
محمد بن خالصه تغیر کردن و شیر اندازند و فوجدار هر روز
عجیب خوانند که امور از شخص آدمی است ظهور دارد و بهای آدم آنی حال حاضر
اینجا بجز این با سگان منصفه فی المنع بود اند اگر شما سگ را بکشید
که در این صحنه فراموشی تو فراموشی اند تقصیر میگردید منصفه بود و هر نفس

فواید بسیار که دارند کور با محالات معموله که بکبر است و حجت شده از نور انوار
 قدوس ایشان خود هر کماله بنور داشت بر کارند که ان الله ملک و هو الملك و انی
 اگر در بر ایشان نور الابصار اختیار کنند ظاهر انجمن انبیا نبوت است و انقیاد
 و دیانت دارند و واقف حال خود و عظم نعمتشان و مایه ضایع کار
 مصلحت جو مجاهد و خوش کردار است که مقهور عیسی است اگر چه کور
 خود هستند و از هر جهت فوجات و اقرب و مقامات متفخر می نمودند که
 در عهد عیسی حضرت بنده با بر جاست و عیسی السلام ان کار و قدرت دارند
 بهر چه بسیار است بنده با اینهمه بذات قدس صفی در حق فتنه معاش
 بخل و خفا و نفع و ظاهر و ظاهر می نمودند با دارم در هنگامیکه عیسی حضرت
 طاب ثراه الله بخشن را بجهت بخیر و لایق قدیم بی جنب و بی خصم بودند
 و بواسطه فوج مطلوب بود در حالت تجریش است کسی از اهل کلبه بر بقاء بگریخته
 حال آنکه کسی را بر دیوانه می گفتم که بجهت راسخ و کار دانی از استنادهای خواهم
 یافته نمیشود از نایاب آه آه عجب بخیر است
 ظاهر اعلی در این نگاه طرف دریا بر تن در صید کنند
 بر بروند اگر چه شکار شغل است که هم نشا و هم لذت غذا میدهد و آه و ناله

فراخ سرانجام امور متعلقه بمنزل فرایض نوا کف خوشنما و خوشنما آئینه است
خصوصاً او از حقوق و زیادت که شرعاً و عرفاً فایده و خبری از برسی از احادیث
معتبره و تواریخ مفهومی و ثبت سیر یافته می شود و در جمیع کارها مقدم باید داشت
شمار از مثبت امور بگوید اگر اطمینان حاصل است به بار و تنظیم و تنظیم متعلقه
خارج و داخل و شجاعت و محبت یک چنان بر دارند ما را از دو نقطه بکنند و سزا
نویسد و انکس و خود کف کار اگر قتی بهیات بهیات کمال و معادلو
هر یک به نام الی دیگران * ناظم خود یافتیم که در جهانی
عمر به حالت میگذرد و کار بر از دست بر نر آید فردا خدا را جواب داد
که بیا بخشاید بر حال ما بهر حال عمرت در گذراند
رقعه اعلی حضرت میفرمودند که شکار کار بیکار است از
بامور عقیقه نمیتواند بدوخت سخت کار با و دنیا چه بدست که الدنیا
فرغته الاخره ملک شده خود بدوخت نفیسی جدا که هر مانده آخرت از
خواهش بر آید بشارت و توفیق و ضرورت باور دارد و ظایف خیر و بدوخت و
بیش از صبح ها و بعد بابت صلوات با جماعت فضلا و علما صبح او را
بجهد که در سخن می آورند و در سبب را بعداد و بدوخت فیض از نواخته

بر این چهار کبر روز و یو ایام میفرمودند در انجمنی منصفان از خود و کلد
 بار مجامعت و یوان اعلی و میر بخش به تجویز اهل خدمات و حقایق خرد و
 و جاقق ناکلا و فرجه ان و است و کرد و با صوب جات به خیر رسیده و فرامید
 هر کدام خاصه بنحاج ملک بخش و اگر در هر دیرانی هر منفذ و بعد از اخطار معناد
 است و فیلا یکس که هر روز بر کلد از د یو ایام بد یو ایام خاصه و در هر
 در ان مقام بخش نظام احوال نوسم فرزند ان منصب هم و فرمود حکم و عرض
 کرد و نظامی حامل میگردند و انتخاب و فایع و سوانج هر صوبه عرض کرد
 فراتر هر مقدمه صد و احکام و فرامی حکم ناظر میگردند تا فریب بر انست
 و پیش میبود و فریب بر غیب طعام هر تالید از وجه صلاح است میشد
 منوجه شده بلکه تقویت تر و قوت عبادت و دوا کسند بر مقدمه است
 نوشی فرمود خبر اکل و شرب و طیفه خوار که انرا از فضل و علما و عظیم
 و مسکی و غیا و بهمان و بیمار بودند و بسیار از آنها در نظر کما انتر و شایسته
 میشدند انفسا نمود در خوار نگاه حاضر نه فرجه س غنی با دل به دل و فیلو که
 به انفسا در ماسی چهار کبر روز از خوار نگاه بر آمد و در سبج خانه از او
 و ضر کرد و بیلاوت فرامی مشغول میشد و پس از او اسرار ظاهر کلد و او

و تسبیح در دست در اسب برج آمدن نشینند و دیوانه اعلی در لای خاصه
بعضی مصالک ملک و مالیه برداخته اند که کاغذ نماید بخط انور میرزا و چهار کلاه
روزی با قناریه باز دیوانه می فرمودند در آنوقت بخشنه و دیوانه تر از سر فرار از
منصب و طلب دارا جاکیر را از نظر انور میگذراند و آنحضرت نفوسه تمام
تغییر احوال حسب ذیل و جوهر ذرات و کار دانی هر کدام فرموده اند که شمشیر
و نخواه جاکیر حکم می نمود و بدین نام از دیوانه عام برخواستن ناز منوب خوان
در خلوت که خاص نفیس میزدند در لای منور جاکیر نیز با و قصه خوانا فصیح با
و فوالان خوشی الهی و سیاحه همه جا حاضر شده از احاطه اسرار
بزرگان و پادشاه و عجیب و غریب دیار و امصار هر یک موافق غیبت
اشرف و اعلی بعضی رسیده عرض خود میخواندند تا نصف اللیل او را
شبانه رفته بر خود را با نفیس نفیس میخواندند و لذت کانی و کامیابی میخواندند
چشم نفیس بدر رخسار آنقدرند قلبیه است نه قلبیه انداز نوشتن و اطلاع
الادنی هر چه خوب باشد و بر لای از رنده رنده بود به اختیار نام
در نوبت لای به آید بر زبان قلم دادیم عافیت بخیر
رغم جانما غنیر از چند نفره از بیاض اعلی حضرت خوشی مدتی

شفق قلبی اختیار نهند و بشنیم که تنها منتهی در بنام خدای عز و جل
 اعمال است و ندادن مردم بد و بزرگیدن بدیم حصول مقصد و نرنجید
 اند خوب نبل و نخواستن با وجود حال اینجا و صحبت داشتن با اهل معاد
 و جنت و جو کر بدست آوردن فایز با استعداد و باز ندادن چیزی که چنانچه
 و دادن با رب استحقاق بقدر توفیق پس سوال و مکرر داشتن اهل فضل
 و معروف نبل و بدل و مباد کردن با قوال غیر عقاید و بخر نمودن
 از احوال منوکلان بمکاید و غنیمت دانستن وجود یگانگان که بیکانه از حلال
 و بر داشتن جوهر از مصالح امور دنیای و عقیده بودند در حال هم که خوشی است
 اما دل مشغول و توفیق برستی آورد و آنها که ظاهر البعد چند برین از مزاج
 فرز وضع نماند در فکر اتم و مبادا از مزاج تر کف
 شکله داعیه جهانیا دارد بگویند و نخواهند بگریزد و نکاید ایدعی
 و معر روز بر افشار خاشاک از خوشی فطری و همه دایه خوف
 خوب عرض نمود که دینیت مخصوص با خدا و جلال است راستی که بخند
 و خلاصه بر است و نمودن عین خاست خف خوشی کردیم و بچشم
 و اهل خدمات حضرتند و فرمودیم حال هر کس که کم و کاست

حضرت میگردانیدند و باس فرات و خویشتن و آشنایان و یگانگان میگردانیدند
روز شنبه بعد از ظهر جمعه فرار از اولاد و وظایف و بر سر عبادت
بودند و بعد از آنکه از دنیا میگذشتند و کلام از زبان ایشان گفت
آمد خوب انچه فخر خود را گفته هر چند جوهر دانات و دانست و در خطبتهای
جنت است لیکن هر که خویشتن را است از دنیا بگذشت و از دنیا افتاد و از دنیا
که نور آرامش الهی و از روحه معاش فارغ الی الله دارد و تا ضروریات عالم
تخلی از او ننهد که در هر خوشی و آلتی که پیشش میآید
روز شنبه میگویند که علیه السلام و ایو سعید حاضر از او بود و از او
سپاس داد اول نواضع میگویند و وقت حاضر حاضر و بهنگام طعام
طعام و وقت رخصت خوشبو و پامید اند و میرم خانه آنجا میروم
طعام میخورند و میخورند که اهل و عیال اینها را تنها خوردن این فرقه
و کم نیستند و خوشتر از آنکه خوشتر از آنکه خوشتر از آنکه خوشتر از آنکه
روز شنبه موسی و خضر را میفرستند بخشنه اول کردیم آدم را از زمین
یک کار هم خوب را انداختند و صورتش بدست میبردند و نمیدانم
چند نفر از او را میگویند که هر که را خدا میباید فرمود و بخشنه

متفحص الحوائش باید بود که اینها را بنیاد برانند بقدم خدمت رفیقه
 مینه و باز از اخضر نقل را کار می نمایند اینجا بعد از انوار محمد علی خان
 خانها را از اخضر نقل و فضایل خاص خوب کرده اند که از خیر از ناصیه آنها و
 از اخضر نیز را طبایع علاج می نویسند کرد اما در اینجا اخضر را مقبل الفلک که در دراز
 رفقه شخصی در زمان سلف پیش نریز که شکایت زمانه میکرد و فرمود
 که هنوز موقع سپاس و حمد بقیاسش که نه آنرا را خوف نماند و نه غم آنرا و بجای
 و نه اندیشه سینه و نه و اینها و در مستقبل بهیچ اینها و بنیاد بهیچ اینها
 و جویتونه ظهور خواهد یافت و بعد از او حلت و طوعا از عصر مقرر و خواهد
 و ناظران و حافظان بلاد بشارت گیر خواهند که این و خلقه عصر چشم از
 دار خواهند خواند و شید و امیران به مصلحت بهیچ اینها و در این
 خواهند که شید و تامل و باطل خواهد گردید و اینها و بدلیه بر شش خواهد
 و خیر و بزرگ است اختصاص خواهد یافت و مجمع و در القدر از پس سید
 و بنقد مرعدا با صلاح کارها خواهند بروخت و متخلف با وجود کوشش
 اینها نخواهند بود و بهیچ اینها و ناکردن کاران کار نخواهد کرد و
 بهیچ اینها خواهند در اینجا بنیاد و بدوران بر ایران بهیچ اینها خواهند

و زنی صالحه از تو و همه شوهران طالح خواهد ماند و بارش بر وقت خواهد بود
 و حکام غلات را نه قرض و نه قرضه را نه خواهی داشت و خشت و مالک از ظلم
 کار فرمای ویران خواهد کرد و تو را حشمتی در سالت خواهی داشت و خواست عملیست که
 خواهی ماند و نخواهی رفت و نه کسی را نخواهی دید و خواهی دید و خواهی دید و خواهی دید
 رفته است و تقصیر این را نخواهی نمود و احتمالی نیست که سودا
 دهد و زنی نیکو جواب بخواهد بر عید الفکار رسید و در مقام محرم
 و زنی نیکو از آنکه بگوید که بنفهم دعا کند و این از در خواستهای
 رفته است و اعلی حضرت روزی از سعد الله خان جمعه بر بند و اسب
 خوشتر خاند و خیرین عاقبت جیت عقیقه نمود و عدالت و سخاوت
 که حضرت آدم بکار در ذات الله است و این شخص از صفات نیکو است
 گفت هر که منتهی بر وفادار در عهد روزگار کند منتهی بر نظر سازد
 جواب داد من نه از آنم بر هر چه بخواهد خالی نمائیم صاحب خود باید
 در یابد و یا نه باید پروا از دو کار خود سازد و کوشش بر حرف اهل اخلاص
 در حق او نگذارد و اعلی حضرت فرمودند هر که منتهی بر ابرو طلب منتهی بر
 غنیمت اند هر که اخلاص را بر توبه اعلی ناز کرد و اند باید منتهی بر غنیمت و جود

قابل را یکنه سازد و اگر چه بیکانه باشد و از جا محل بجوهر بیکانه شود هر
 خود را یکنه داند عورت در از ما ط
 ر قمه ^{۵۲} افتخار چاه در ایام خدمت خان با از خوش فطریه و همه دانی
 روز بر حرف خوبه عرض کرد که هرگاه کسی بوثیقه حسی عورتش نظر
 بادش هر من شود اهل حسه در انداخته و بدنام ساختار او بقدر وسع
 میگویند یا خودش با عرض از زیمه گرفته بهر قدر ارباب کار
 والا اعتبار هر است و نرسد و اخفط باید بود عورت در از ما ط
 ر قمه ^{۵۳} و از اشک و سعه الله چاه خوب نبود بنی مذکور اندام بسیار
 روز گفت شکر نعمت بنده کان اعلی حضرت بر شما بسیار است از کجای
 رسیده اند خاندان خود حاضر جواب بود و گفت آنچه حضرت لا اول خرم
 در علم باشد لحال و روز و فهم فهم عورت در از ما ط
 ر قمه ^{۵۴} تفصیل مصائب سفر بسیار است از کفر و کبیر و اظهار جوهری
 شنبه باندن است تا دیدید و محنت نماند که را اسلامیت و شکر مالک
 الحمد لله که صوبت انبیا و کلا سوار شد و بخیر و ملک معبود است
 اگر چه خبر و اوقات را که لغات شریک کائنات میگویند لا علم و ال

در انتفاع و اضرار خلق الله اثری دارد و لکن اشارت بر شایسته است
نما کافر و بدو و قلعه کتاب اسم اعظم نام موسی و شایسته فتح بخوارند و
حرف لایم طفولیت یاد آرند و بیا بجز و همون و همون قلعه کتاب اسم
نول نام موسی و قلعه نورستی از کبرانی خود به برسد
عاقبت بخیر و عمرت در ازما

رقعه ۵۳ کلسی روانی هفتاد و سه آغایلی به کلسی سوار بر ما فرستاده
بسیار پسند کردیم و خواستش با یاد و جمال همه صفات فرستاد و ارد
بر آب بنویسد و چو اجنه در توان تر سوار شود ظاهر از انوار آفتاب
بر مخطوطه اند و آب ترکیه بنام خوشخام و صبار قار و شکر لایم است
که در اهتمام اله بارها تبار شده کلسی آفریننده فرستادیم لا آخره
ممد انکس حشر بر بزرگ و اسبانی خوب جامه است
هر حال تا هم خواستیم فرستاد و عمرت در ازما
رقعه ۵۴ اگر چه آفریننده جوشت و دید بر بر سرستند اما بدیدر میشت
و دید بر سر است به بیا و ارد و لایم که در ازما است و عظمه
رقعه ۵۵ عقیقه حشر ببار و لایم ماه صیام میمنت الیام غایب جم شکر خوار

ختم الله بالخیر والافعال محبوب فاصد الشماریه جعفر انفرید
نخواهش موفور استجارت آمدن حضور نمود از دست خود انفا
خوش وقتی که بعد از انتظار با امید به رسد امید و ارج
بیایید و در ایشاد و نهائیم در خیمه التجات قدر مواصلت در اجا
مهاجرت نیک در حریم شکر از دست خالق فی کل حاله جبراهیل
رحمه مادار و غنچه خرد در شمار احتیاط شنیده ام اینجا بسا
شاه میرزا وصف منصبش جاگیر حاصل آغشته غرض است
مقدم اینکار و بیانت شرط اسد المیزان و لا در حاکم بر الشان
اگر از جوهر فضیله شغور داشته باشد ۹ نویسد که بحضور طلبیده شود
و بخدمت مامور گردانید و نخست از خود رفته به ضرب بویسته جوهر لک
در حکم عتقا دارد از حکیم پرسیدم و او در ضرب غرض است
گفت بمنزه که جوهر لب از حلقه جلی و مصقله آب و تاب
نظر غور و تبه باظر آقا که نوکر هیچ محتاج و در مانده نماند و جوهرش
در همه حال روشن و مجید باشد ۹ و در احتیاج بر او صفائی بود و عمر درازنا
رحمه لایعنی شود که مصطفی قلی دیوانه خالصه آنفرزند کارا

بجز رسیدن به انجام میدهند غمیت است اضافه منصب و جاگیر و حصص
اگر نویسد و ادای آن مجموع خوب مثل طلایه و خوشی عمرت در از آن
رقعه فاضل خان میرزا در شمار گذشت دل بدو آمد برادر دار
و سر راه کار و خوشی حال بود و عمل تجار و یار بر حسن می داشت
و خانه انفرادی و سارا از میرزا مایه خود و سستی سخت و خوشتر
و در بر حاکم شنبه بنام کرد و سید محمد و میرزا بیام اگر چه هستند لا محققه
سخت گیر اند و منتظر است تا غدا انزال دارم می شوند حالا قابل خان را می خواهم
که از شما بگویم شما کمالی اعتبار بر محمد حسن بگذارید اینجا فقط الرجال
تا آمد او عنایت الله حاضر نمی خواهم کرد و کوشا علی بسیار دارد و عمر دراز
رقعه الحمد لله فرزند زاده خوب پرانده و کار و نشانی قریب دارد
حالا از تربیت و الاجاه غافل نباید بود و صومیه مال و در صورت اقبال
قیمت سه و نیمه جانانم فرزند زاده بهار کاک خوله مانند فرما صاگر
که از راجه و تا عمل پسند که کجایم همراه خود و اندر و نوبت
است حاجت مطلوبه انفرجهم از قلوب کبریا بگویند و والد بزرگوار از روی
نزد و دید که راه است اسلام ایاغ و مشهور می روند عمرت در از آن

رفته و ای اینه مسلم فرزند جوان اینه بدر بر خوشگوار آمد
 بر این نام اینه کنگام است عا نام نمود اند جگر آن فرزند خود طبع
 رسا دارند و او را از تعلیف بدر پیر چهره شوند هر جا که رسا
 و رسا پس نامیده ۹ عمرت در از با ط
 رفته از واقعه صوبه مالی که فرسیدیم بهار شکسته کور با ط کور از
 کمال نحت و بندار مایه شود و فاش شده مصدر هنگامه آرا بود و داشت
 تلوک چند پیش دست و لولا آن فرزند اقبال بودند کشته و بخت و اصل
 نه اجماع ظهور یافتیم جوهر جاققانی از اینه به نتیجه زینت اینه است
 نوکران سودا داره سر که کار با دشت هر مکنند با نر تو چه هر نهفت خایه بر
 نباید مالاً هر وارد قیمت خواه هزار ربه لای آن فرزند و حجت نمودیم و بخت نمود
 و به مثل است آورد که لایا نختک و دانه باز لایا زود او را منصف باشد
 ذات و هر صد سوار و خطای بیع و عطف خلعت و آب و شکر بر بند
 بخشیدیم آن فرزند هر علم نیک و در خورد و موجب امتیاز او در از او امانت
 تواند بود اینه محسن بخشید و آفرین به نیت و نوکون دیگر را همی
 حسن خدمت و نتیجه امید افراید عمرت در از با ط

۴۳ رفته از وقایع بر نه مفصل معوض بارگاه والا و دیده که امان الله
دارد و غم تو بخانه آن فرزندان احمد سناشیطان همتا شفیعی بجای آنست
درست و او چیره با ف خانه و قافله را سلامت آورد و فی الواقع تلاش
و جافقانی او در قفایش نرا و در محیر و آفرینش رعایتیکه مناسب
نماید و بحضور هم معوض داندی قیمت بکماله

۴۵ رفته فرزند زاده سعید و در الترع ضد اشت قیله میباشد که فلاحه
بافک لایزال ابد اتصال قیله بولسند که در پیش خراب کیر با بیجا
انبعاصی سیرج الزوال راجه و خل و مجاک لرا منصفه از ما نرا اتصال
لر مفصل بر کمال شده و میر شود غم نواله

۴۴ رفته در نیولا هتجه با رافع از ابوال خانبه نام حم بر آمد چون
تفاسیه و بدو در نام داشت با نیر سلیمان و کریم خاتم بند سر کجده
که کار کشید با تغییر میگویند پیشش آورد و او دند غایت
صفت کلا کجانی محم و نو که با دشت تظ و ارایفت بخیراد

۴۵ رفته ۶ ضد اشت بعینه از نظر گذشت هر جا که از خاک خالی نمیشد با مالوا
باید رفت با شمار آورد و کهنه خلاف لرا از هر شستو لجه اسوب با بر نگانهر

۴۸ رفته آنجا رسیده چینی خوشفامش آنکه ما وجود تلاش
 هم نمیداریم تو نیز پیشش آوردی و در فرخنده گنجی بجزیره نیز
 نظر گذشت بلکه فرزند و پسر فرستادیم شکر هر عطفه بخارند
 و در ارسال و ایامه مافات کوشند

۴۹ رفته ایتمه و ایتمه پسند بذاقیه پدر پیر خوشگوار آمد گفت
 و در است پس چون بخت زیاده باد آری هر چه در صمیمت بگویند
 رفته شما حالت ایستاده سواد بر دیده ایده جانگیر ما و شکر بخیز
 آنچه میباید شد بدین فرجه و صفتی بایم سخن بگویم هر چه بگویم
 نام ز کجی کافور با قول اعلی حضرت که آدمی را شعور ضایع کار نیست
 چه باید کرد که از محویش و سرف و وقت ضرورت بخیز موقع نمون کرد
 ایستاد از بند ما و شاه هر کاب خود را ایستادمت بخیز کرد و ایستاد
 ما بهر حال ببايد است چه قلان کرد و ایستادمت و ایستادمت
 رفته ظفر غالب که ایستاد از ملت و ایستادمت و ایستادمت

سک بجه با نام و زین اطلاع یافته باشند اگر از کبر و کبر و زودتر
 نیست البته کارش میبخت خانی و شیخ نظام در کفین بسینها

چنانچه شکر کرد و بودند امیرناجوشناسر خدا تا ترس جبر عیسی داد
ید با تو نکرد هر که بد کرد ^ط امر بد تو بدانی بجای خود کرد
خداوند عیسا دل است که در رکعتا لکن کفای نعمت روز بد خواهد دید
نه است شکر که ستم بر ما کرد ^ط بر کردن او ماند و بر ما بگذشت
مگر فرزند کامکار تقی که جوایب متواتر فرستاد اما اخلاص او را ندانم او بار
زود و بطنه و بطنه می رفته تا نظر در فکر کرد که تو ایتم بکنم تر از کما جسته
و قدر از دست رفته صدمه باید کرد و بیدار از ورود ایمان و دل مارا از فریب تو ایتم
گفت عیسی رایج بوشیارسم ^ط جیت در هستی ز جلم صعب تر
گفت انجی صعب تر خشم خدا ^ط تا از تو در زخم ہیں لرز و جو ما
گفت از خشم خدا چه بود اما ^ط گفت ترک خشم خویش اندر جهان
رفتم . جان پدر حاصل زندگانی پدر صوبه کجاست مثل بکالا
و دکنند و کامل نیست در بنابر عهد مافت و سه صدمه مملکت کونز
ناظم خواه خواه منظر شود و بر رویه فریاد عمل تا آتیه
که آنهم قریب است بوعده و عهد کار را اتمش باید کرد و فواید بر کنه و حده
بهر ترس و بنابر عوارض بدنی ملازمت شمارن بجای باشد کار را بطور او گذار

۳۳ ر. شمس سلفه در سینه در بنابر خرف انباشت دارد که گاه
زیب و زینت هند و کسمات و اهل لب و هنر و روحه الهی باشند
الغافل در کارخانه بخت هر لحظه از لجن مرآید و درشت و گراخ رسته لایم
۳۴ ر. قفیه حده از مضافات صوبه لجات موله اینبار صوبه
رعایت سکنه لجن واجب شد و بر منحنی سکه از مدت فوجداران
سنگ و بجال دارند و حرف و بیاغضرم الذین فی قلوبهم مرض و او
هم الله و منا در شان انباشت بجا آورده شوند
۳۵ ر. عنایت بر صوفی کونیم چشمه در و اطمینان کما فی و لطف و کرم شد
فایه رحمت الله رحمت حق مروت ما و خلق الله را و رحمت
خشنود داشته بود و از احوال پیرانشی اطلاع نداریم عبد المجید
چند فایه رکاب ایشان بود و هر فضیلت و ینزه و صلاح را و از دین
او خطر تر از قفیه نیت در بنده ما بر خدا چنانکه بقول و نصیه یو فایه
اسیر و قبل میزنند از فضل سلف شیخ الاسلام در تحق و شجیه صدف
و اطلاع یو نبویا حشمتا چنانکه باید توقیر بعد آن خوب الله را کمال عدم
۳۶ ر. لایه نقره حده انباشت هر جانب گردانند اگر چه ضابطه

آنجا به فضل یافت که از این بیت مولود معنوی مرصع او حال او است
 لطف حق با تو مواسا کند و چون که از حد بلذو رسوا کند
 میباید خرد از نظر هر راند اختر او متوجّه شود شست بر تو کار در فرزند و قول نمایی
 منت نه که خدمت سلطان کنی و منت شمار از تو که خدمت بد است
 به تقدیر ملک نشان ایستار بجوهر خود و خلف خلوص کرده اگر انچه در جمیع
 بخش خود پس متوجّه گرامت کنه کار نشد عاقبت بخیرا و
 رقص فقیر حدیثی نوشته آورده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 از حضرت جبریل علیه السلام پرسیدند که کدام عمل بهتر از احوال است گفت
 خدمت ملوک در نفع و رسم در امر اهل حاجت رسد منجرا هم بجایست
 ملوک بود و نفع حاجت بیکدیگر باشم فرمودم نفع نیست عمرت از آن و
 رقص بدایا هم ام ابوالی آرد رفته و او را نفع
 بیت هلاله اگر چه این مرتبه کلامی مستقیم فرموده بیکر آئیده جبریل نیاید
 رقص شریف که مظهر در بند و ساد است بسیار شنیده هر سال
 کلامی جلب نفع بلجی میفرستد از مبلغها که میفرستد کلامی مستقیم است نه بلجی او
 فکر بر باید نمود با جماعه بر و دست از متلف حق را در بر نمود و اگر آن

محمد و نایب مال دار بندر مبارک صورت از جاق خود نویسد که اگر بگو
مهر فرمایند به من استحقاق و غیر این تشریف سالم تواند رسید بواسطه آنها
ارسال داشته آید خواهی که هر یک از آنها را بخواهی و بشهره نذر سرکار و الامت
مطلوب بگوشتن در حق جل و علی و روح بآل حبیب اوست صلی الله علیه و آله
و اصحابه و در صورتیکه آنها معتذر باشند چه ایستحقاق انکار نباید
که رحمة الله با جل و آویخته اظهارست قوله تعالی اقرب الی وجهی الوردی غفر
له ^{۸۳} از فرود سواران کفار بر سر رسید که شهر با نویسیم نقاب بفرست
بر روی شیده رضا بقضاء الله تعالی آنکه زندار چندی دله از کتبه اراکین
از موقوفات داشته و استخاضه قدیمه در اینجا بود همراه آنکه خود آمد
نویسد که زندار باشند آنها را از لای بطلند و بعد در کارخانه جا
است غرض و مقرر کنند و استمال نمود هر یک را در شاله مانتی به
انبرجی را بجا چند روزه اندانوس طولا مل پشته و اجل معقی ج
مستغفقت از طلب بار فراخ از اصل کار استیاس اینها فرود کارانه
فرست از کف رفت و دل کار میزد و افسوس عم کاروانی بلدت
و من در خواب ماندم و این فرست عاقبت بخیر باد

۵۴ در احمد لای میر عرب در ویش ویده اند البه باز بروند و سلام
 انیرش منده عقبتی و طالب ویرا ابلغ مایه و عیال و امور و سلامتی
 از در و جاسات کنند و بگویند که نزدیک با جیل و در بر از علی حشر علی
 بجای کشت فدیله مانده لا یحصل میر و و قدم حیات پیش فدیله حیات
 لایه ما کردیم بر خود هیچ نماند و در میان خانه کم کردیم صاحب خانه
 ۵۵ سلام علیکم و علی فدیله میر بر سر بسد ضعف فدیله فوت
 از اعضا رفت یقانه آمدیم بجان میر ویم خبر از خود نداریم و لب ویم کارایم
 نفیجه هر باقیمت نیز میر و در و افشون لای با فدیله مانده ملک و ارب و رعیت پرور
 هیچ از فریاده عمر غریب رفت خداوند بر در خانه داریم روشنا آن
 و چشم تاریک خود و غریب حیات باید از نیست و از نفس فدیله نشاید بدید
 و از استیصال توقع مقصود تب مفارقت کردیم و استخوان تنها که است خرد
 کام بخش اگر چه به بی بود رفت لا نروید و انعالیجاه از انهم نزدیک
 غریب القدح شاه عالم از همه در تر فرزند زان محمد عظیم بحکم الله العظیم نزدیک
 نماند و سراسیمه شد که یا هم بدید و با و سر اسیمه بی و مضطرب و از
 خداوند خود و تنهای گردید و در حالت اضطراب است و چنان سیاه بقیه از غریب فدیله

م صاحب نعمتی داریم هیچ با خود نیاوریم و همگانی را همراه ما نبردیم
هر چه خوبت گرفتار خواستیم هر چند نظر بر العاف و رحمت او امید
فولیت لا نظر باعمال و انکال خود نظر نکرد و خود را خود گذشتیم و در کار
هر چه با او مانده در آب انداختیم و صیانت نکردیم و در کار
خواهد کرد و لیکن نظر بر عالم ظاهر و فرزندان هم ضرورت که صلوات الله تعالی
گشته نشود و فرزندان را دعا خواندیم و هر کس وقت خفت ندیدیم و
باقی ماندیم بکم نظایر اگر چه طول است لیکن مالک و لها خداست کوه است
موتشات جز ما کار نموده اند و اولاد اولاد اولاد و در از غایت
۸۴ فرزند فرزندان در عالم اختیار هر چند بر ضار الله نصیحت کردیم
و نه امکان و صایان نمودیم چنان خواست الهی نبود بگوشتی رضا
چسبید حالا از همه بیگانه میرویم بر بایضا عین شاتریم و داریم لاجرم فایده
عذاب و گناه هر چه کردیم نمی توانیم با خود میرویم بحسب قدرت است هر آدم
تنها میرویم با امنیه قافله است اگر چه هر از روز روز مفارقت است لیکن
تاب نیاورد و گذشت هر جانظر میکنم چه خدا بنظر نمی آید اندیشه لشکر با
و لشکر نظر بر واک اخوت موجب ملالت خاطر شده از خود خیر نیست

۳۸
 گناه بسیار کردیم نمیدانیم بجهت عذاب گرفتار خواهیم خواست بجهت عذاب
 رب العالمین نخواهد کرد لکن فرزند اینهم است حفظ و احاطه بنده با محبت
 ضرورت عیالیه هم نزدیک است لکن لازم بود در خوشنمائییم و او بیجا و دل
 قبول داشته نشود که مسکن داشته شوند و وبال بر گرداننا کار مانند شمار
 و فرزند شمارانجد ایرس بارم و خود خست بخوابم حالت اضمحالت
 بهادر شاه در جای که بود هست فرزند زاده عظیم الشان نزدیک شد و
 رسیده و فرزند زاده بهادر در توابع کجاست حیات بسیار چهره اندر در کار
 ملول است و احوال بکلم بکلم دانسته و در دین و دین شما در میان
 اراد و فاقه و ارد و خانه زاده او که حضور هر چند نیت مناجات و
 باید بر قوت و اراد کار گرفت و با باندان و روادارانش به السلام عمر در آن

۱- فرزند لرح قاعد و اولاد ششاش انشا الله
 وقایع نگار او محله دار نمیکند لکن فرزند زاده جایی انشا الله بخانه
 اصفیه و ادیم بکلم بکلم لکن هیچ یک از جماعه نخواهد نوشت بد
 اگر مناسب و اندک بکلم بکلم در وقایع نگار انشا الله وقایع نگار

چرخ خضر آمد هنوز نشسته ^ر صه حجاب از دل لبو برداشته
ر ^ر لک زنده زاده کنج و منته و سر بنام خود لا کرا اند هرگاه مکتوب
البه در کنج قدیم سکون حاصل شود در صوبه لایه مهر در خلافت
بوره و منته و سر بنام خود مقرر ساخته بودند چرخ خضر رسیده اعتراف کرد
و موقوف گردیم شما که کنج نو قرار دادید نام رسد با نجا خواهد رفت
اگر چه ما را هم باید رفت لافش کسی نمیتواند اغماض کرد باید که بدست قدیم
نام رسد در کنج قدیم ^ر بدخواه است بر وی قیمت بخیر ^ر
ر ^ر محله همراهی خود جان فیر و جنگ ملکه زیاده از ضابطه
و خواه او بنظر آمد از نوب و در هکله و با و سلم جیا و جزایر و کدنگ
و کج ^ر بایر او و اسب و فیل و یار کسوانها و دیگر لوازم طهار
صدر له باید بلکه باید ملاحظه ^ر خانه اکثر بر از لدر کلام و الا در آمد
شما که مضاعف او مر بایب چه از را ضایع مینماید و بهیضه تصرف مینماید
لجه در کار بود خشنش ضرورت و دیگر همه خود سازیت عمر در آید ^ر
ر ^ر و یحیی و شکر بیاچه و اعظم فیروزیت لمر سعادت نهادی
نزد بر و قو ارشاد سر اسیرش راجد و جهدا تم در تشریف از مهم مصر ^ر

که در قلمرو هندوستان امیر مارجه نامی که در آن حضرت صاحب فرادش
 است است بر وجه بی نقصان مفضل بهای بر لیس بجا و ایزاد
 توان نمود نام نویسی خوش تحریر تفصیل کرد و در سنگ اقام
 خواهند شد و بر صفحه او را و زر کار اید الا باد یاد کار خواهد ماند
 اگر بسیر می نمود و قدم بر دار و هر چه نزدیک حصار بود و بیمار از د
 رفقه فتح ملک غازی و شکست او موجب مجایز نامی و تحسین فرادش
 شده فوجدار بر لیس خط و در هزار سوار و اسب و سپه در حلقه
 حسن خدمت اضافه و محنت نشسته متعاقب فرادش با خلعت و اسب و
 و قیل و جواهر خواهد رسید باید که پیش از پیش بر ملک کبر و قلم و
 قلم مفید آن صوبه از پنج و نیم و هر چه جوهر انبار ملوک
 و منظر حکم در قیبه سرکش و متوقف اضافه مناسبت نورانی سو
 در ملک از شما و ما خود آفتاب لب با میم عمرت در از با و
 رفقه ۴ فرزند زاده بهادر فریاد و فتح امراض ظاهر و رفع مفر
 نعم و عارض بحر مغرور و رفعت غایت و جمیع فضلاء و علما مشغول لفظ اند
 که دم کردن سوره اخلاص و سوره شفا بر آب و آشامیدن آن در حلقه

برای اثر است اگر چه وزن نام بد از طلا و نقره و مس و نحلات و دروغ
و بایستی اجناسی معمول و آلات اهل اسلام نیست لاجرم فقیر این مجلس
کثیر از محتاجان و مساکین می رسد و اعلی حضرت هم در سالی هم در غنصر
مساکین و وزن کرده و هموزنات اندکی مستحقان خبرات می کردند
اگر لکن در الایصار هم در هر سال هم بار و در هر یک هم نه هفت یا ریاضت
حد اکانه هم در صدر نمود یافت غنصر خود و وزن کرده ایشار
مسکون باشند بلکه دفع بیات روحانی و جسمانی و خوش
ضعف و فقر و غم ما داشته و در دمار هم داشته
اللهم شافی الله معافی الله کافی
رقعه فرزند زاده بهار مرغ خدا داشت اول از فردا بود
هم از رسول الله مشتمل بر تاختهای بهارانه در شاید اینجا حبس این
عاجز لکن در باشند رسید موجب آفرین فراوان و تحسینی با ما بود
متعاقب در با عنایت نمایا انشاء الله تعالی سکر الله شکر الله
حمد الله حمد الله چشم بد هم چشم بد هم لا حول و لا قوة الا بالله
العلی العظیم مجموع کشت در در طعام کسبسم انداخته بود اینجبر

۳۰
 محکم صدق و کذب است اگر فروغ از راستی داشته باشد با هر احاطه
 در همه باب خصوصاً در مالکات و مشرفیات لازم است نهاده ^ط
 رفقه منع حاکم وکیل مهر نور خلافت دیوانه شده دستور بر کابل یافت
 بتقریب وصایا و بایب غفلت نمود از اراده فایده اکبر ابرم در فراه
 نزدیک فته در بقیه وای الی لای منظر و مترصد است نوشته که اگر بعضی ناکزیر
 در نیوالا امیر برود و این از کابل حرکت کنند و بشماره بطور و وصیت گفته شود
 که تا مگر بصلح ذات البین و الله ما جد خود را از منازعت و مخالفت باز
 خوانند و انت در افتاد و بر افتاد است همگام عجب و غم به خواستند
 رحم بر حال خلافت کنند هر امت موحده با مال نشود و فراموشی ^ط بلاغ البانی مکتوم
 ۹ شمشاد رفیع قلعه بنی شاهی کده در پیش گرفته بودند کده را
 امیر مکرر و از فرزند عالیجاه بنا بر آنکه در بای و ^ط
 لا از والایا جاه فراموشی و جهلند و فراموشی کار فراموشی ^ط
 رفقه در زمان سلف چند کلاه و رصف کعبه جمع شده اند بیک شمع صر کرده
 که در رصف خویش برود و زاغ بنجد به در زمانه مانده حال در ما و شما فرستاده
 در آن لکر و بیک برین خود گفت هر یکه در زمانه استقبال شما را از شهر

به صفا خواهند راند و مار در بلاد جا خواهد بود و بر مجلس خوشی می نازید
ز یاد چه نویسد العاقل کفیه الاشارة
رقعه ۱۱ قاضی در شهر ری بایست قضا میکرد و روزی در شخص پیش او
مدعو آمدند که کار هر بظلم موسی بود و بر عایت ایشان از راه اشارت به
در سبایه و یواری جا و در حق بقیه انقاسی با تمام رسید و غم حکم
که در چشم او می بیند و بگریزند و ملاعات ظلم کرد و بود زیاده چه نویسد
در خانه اگر کسی است یک حرف نیست
رقعه ۱۲ فرزند زاده عظیم بن محمد غافل از خدا کریم را ظلم بر خور
و در بیت خالو اند خوب نیست خاصه اینا مکرر از کتاب بسیار
مسایل الموت حق و البعث حق و الصراط حق و النجاة بال عمل حق و علم الله
سم و المحقق حق همواره منظور نظر باید داشت و هر ساعت خود
از رفقایان باید شمرد و تا نوتهای الله از خاک انتظار رخیزد و کلمات
منشیات از صحرای مظلومان نریزد این بود ابر خاص از کجا آمده
نه جد شما داشت نه پدر شما دارد بهر آنست که دماغ از میز بود و ابرو
مانود از دست خود بر انگاشتم خود غلط بعد الحجه ما بیند انشتم

تا خداوند و ملوک و اعیان همه بخدا میسر آید - بعد بایک نفر و وضع کردن
 رفقه ^{۱۱} فرزند زاده عظیم اگر چه احداث تا در محال را به بر سر
 ز راند و بر دارد و بکلی میسره و این محال نمی شود که آدم منفعت منفعت خود
 فتور و ادای نفیسم صلاح اندیشا خاسته بر اندازد و شمر جائی و نانی
 و بدخواه جائی و مالی و است و شکر نعمت خود شایسته و عاقلانه بجا آید
 سه صوبه زر خیز و زر ریز و همه چو از زر عطا کردین رعیت پرور
 سرمایه دولت و بنو و آخر و شماند عاقبت بخیر باد
 رفقه ^{۱۲} فرزند زاده حافظ فرات مجید عظیم قدیم از نفع کار بارگاه
 در پیش است و شوق دیدن نور چشم از حد بشی باید که نظر بر شوق و
 و کار بارگاه کار و الا کرد ایچ و صد در فرات است
 در لایق انداخته خود با فیل خانه و خانم مادر شاه روانه حضور نمودند
 اگر از آن رستند و آن کجی که از بایط علیک عمرت در از آن
 رفقه ^{۱۳} فرزند زاده غریز سودا غایبانه حجت منصب بادشاهی
 در خدمت و بود و رسایه رایات عالیات نمیشود و فرزند عالیجاه هم
 انفسه نمیکند به حضور بنه سندیان و کوک و کشته از بنهت قریب و جیب و

و نصر تخت لنور الابصار با منبر کافیه کافیت بخیرا
رقعه ۱۴ از خارج به ضرر رسیده در هنگام بود لک فرزند زاده در دم
حره سران بر موضع در ده جبهت مصارف باغ جهنم آرا بکلم
تلقو دارد تا خشد و بیکم در بناب بان بیدار بخت نوشته و اثبات
در جواب معذرت نامه بخدمت بیکم لکاشتنه اینمقدمه چرا بحضور نشسته
و سوال و جوابیکه میباشیم و اتم که معنی مخفی داشته
رقعه ۱۵ فرزند زاده بهادر فرزند میانشی عالم فیض الظاهر و الباطن و
نصر تخت میخلف است را در لک و اسطه ساخته هر دو را موافق
باید کرد و تالیف دل نصر تخت کوشید بنایت مالوه بدیوان خود
مقرر شده و کلا بپرسامانی فدائش را از تمام نعمت درازنا
رقعه ۱۶ فرزند زاده ارجمند از دین و دنیا ستفید و فیروز مند باشد
قلعه بر کند و بتواند از اشقیای لالت بوند گرفته الحمد لله کارهای
لنور الابصار منور و از تحسیر و آفرینش و مشیر چاهیم بدید در سنجش
کاد خوب از آنم خوب مرآید بر کند را سمر کند موسوم کردیم یکا کافتن
و دیگر بر سر و عمو کردن خاصه در صفت الهی عالمگیر است

کاسه چشم هر یار پر نشد ^{۱۹} ماصدق قانع زهر و رویش
 و لدار بر جان عالم نموشد بالفاظ متین از غیر مستحق افتاد آفرین
 چنین هر مایه کلام الملوک ملوک العلام و فعل الملوک ملوک الافعال عجایب
 ازین سنه ذکر لرزد و در میان جامه بند جانفش و تلاش خانی زمان
 و پدرش لدو فراداد نحس و آفرینش پسرش هم بوقت کار بر اعلا
 خود مرافقید چرخ از خارج پریشان او مهر و ضرر کردید و فروختن فیل
 مصداق اتمغیست ^{۲۰} هزار روپیه ساعده میدهم در معاوضه جاگیر کم
 مضایقه نمیکند اگر لرزور الایصار هم نظر برین بابا بسیار و درین بقعه
 پانزده بیت هزار روپیه نقد رعایت کنند حق پرورشش و در جلد و بر
 حس ترود و لکرام کار لجه مافی القیرست انشاء الله تعالی ^{۲۱} اسمع الا
 سر نظر خوار نشد خدا تر تو بقا شهاب بقراید کار بار کار و اسرار
 رفته ^{۲۲} ششجی نوشته بودم میر محمد جعفر خان میر سادات خان و شیر
 بر آمد و بیمار بر مملکت و از روزنه ماند یا بگذرد بهر صورت فکر میر سادات
 و بر مایه کرد و اگر عالیه بلیس از نوکر لرز و نخواهند الله بکنند در زمان
 غیر و ششجی هم حرمی از خدمت خوانا بسیار و کار پر داری کم بلکه مدد و درین

۲۱
رحمه غمزا و نیارفت و آخرت آمدن شک و شبهه غلبه نکرد
رواف گفتم خبر که خواهد ماند بکار خواهد آمد و همراه بکار خواهد رفت پس
امور خیر که باقیات الصالحات است ام و ز خود را فرودار و رفعا باید داشت
عاقول آنست که وقت حال را که بین الماضی و الاستقبال است غنیمت داند
و امر خیر و صلاح را که تواند فوراً بجا آورد و حال را رفته و آینده را
شده بیندازد زیرا که حال را در رقت است و آینده را بآید
بعد بر همه روز بگذرد و میگوید و خود نمیکند کوشش و عیب بخیر در راه

۲۲
رحمه یار و فادای حجت احوال را در حفظ از دست تعالی بود و دانست
روز نهم در شنبه و بیستم ماه رجب الاول حال است شجاع و تربیت
بزرگداشت که ظرافت در مورد رکاب نصرت نصب انفرینانند
زین حضرت غمزه بود و مقابل نمودن از کردار نامانجا در کنار تمام اوبار خود
از دست زمانیکه بر آید و اگر خند شکستگی بدن آید
تغیبات این قبح بزرگ بعد از من نوشته خواهد بود حیوانت سنگه نام و
پس از جلد و شب که نزدیک غنیمت لیم آمد و متراکم کردیم که بختی

در خانه دیوانگفته می شنیدند چند کوی خانه و ایوانخانه ام
رقعه آتش زریا قوت به نصر بجای آورده شده از دیرینه
نظند به چرخ کی خوروست نام خطاب خوب کنده می شود
اگر بگوید بهر لفظ نصر بجای می نهد و عتاب کنیم
و این در هر یک سکه نقش بود خطی که بر نوشته در آن سکه
رقعه فقیر که ام روز روح الله را آورد و دیدم بطریق
نه اسلاف بر چرخ رسیده اند عبد اللطیف قدس سره الشریف با آمد
که روز بر این می باشد فرمودند در شما قرار اندیده باشد نفهم ما
دنیا داران و غرضها اگر لفظ بدید فقرات حجاب کمال مشغول می شویم
بسیار گفته در نه کمالی ابرکت در درویش حال برادر
بزرگان ما فی زمانه اند چنانکه راه بهینه از اینها نیز بد نظر شود
این خوب نیست شود با الله شمه الله و سر با نیز بگوید در حکم سده
ابتعا لوجه الله تعالی العظیم و اعتلا میر به الکرم هر جا که با اختیار
بعد از مر ما را و خود را از ملاقات نیاز دارد و وظیفه لجه می فرستاده
خواهد رسید بمنه الامداد و التماس و السلام

رَحْمَةً ۱۰ این که عاصی استغفار را بکار کرده بود از مطالعه روایات محکم
 حاکم شریع استغفار نموده چنانچه با خود منجی حیدر ساز و کار برد از نفس
 آمار بود و الا آرزو را کسی نمیتواند بند کرد نفس از درها لب آو
 کیه در دست از غم به آلتی افسه داشت لا احمدرحمه از گزند او راضی
 سر نماز نطقاً راضی بود از نفس که در قد و بر بار خلاص از رفقه آید
 کرامت اختصار دعا خیریت عاقبت و در باقی از بند نفس
 و خود هم سبب صالح و کریم موافقت اگر بجزو قلب بکنه کنی بشی و اردو
 اللهم اجیبی سئالی و آمنتی و احشرنی فی زمره المساکین آمین
 رَحْمَةً ۱۱ عفو الله در حب التماس نقد و بحال شده در و شرط بسیار
 اذل این که جمع بر کنه هر سال بیاورند در هم نبیند بر گیسو خلاص شود و سبب
 حد و فوج در خود چنانچه از قطع الطریق خالی و از افرینند هم ضیاع
 و مشرود و غیر ملا و سواش آمد و رفت کنند باید که انبرانب با و بر تقار و
 اگر قبول کنند سنده حواله و کلیل او نماید و الا لا خلیفه ثانی امیر المؤمنین
 رضی الله تعالی عنه در خلافت خود هرگز امیر تاجیه میکردند عهد نامه
 از و میفرستند بکماله بر و در حاجب نگاه ندارد و نام حق تعالی اجتناب

با و رفع توانست کرد و دیگر آنکه اوقات خوشی را معروف کار خجده
و خلق خدا دارد و سبب لایم کوب اختیار کند چهارم لایم کوب خود و عیال
چهارم ربیب اله نکر و کسب کند از وجهه جلال قوت نماید اگر یکبار
سستی یا عارضه تواند نمود ثبوت مومنین بقدر یکدم تا سه درم بگیرد و در
از هر جایز ندارد و بخیر است بهت معروف بر عدل دارد و در فیض قضایا
رعایت قبیل و ایر و آشنایان نماید و دیگر هجدهم در کتب معتبره سیر
و تواریخ مسطور عالم سیر و انبیا باید بقدر طاقت خود بگوئیم
اللهم اهدنا الصراط المستقیم و السلام و علی اهل الکریم و ع
رقعه . منعم شاه و کلد شاه عالم بهار رسد در بولانی سرکار ایستام
ما فیه اوفی . نصرت بیار و ناز و اعانه صواب اگر این در مامیده اند و دیگرانی
بند منعم شده با سواد ایام بخاطر نبرد و انتظار قضیه نام ضمیمه شده
زفت از دلم قول لک کاسه که که میگفت با کاسه بر خطر
ندانم در شد جفا سپهر و ترا شکسته با کاسه بیشتر
و تدبیرش غیر از یک نسیم خود کد اشق در کابل با قوم بزرگ و
محمد معتمد بهار رسد در ملک با سواد سرگ نام انفعال مقدمه بفتح رفعت

این فال را تعبیر بود و نفس هم گمانت بطاعت و صایا گفته میشود و با
 نامدار آن صاحب داعیه با فروض خیران تمام در شرحی است که آشنایان و هم
 بنی بزرگواران و صاحبان دارالاند که از آنجمله دارالاشکوه بود و اگر نصایح را بخواهند
 در سینه روزید چه امیدید حق لطیف او بود و صراحت را نمیکند و در
 و عرض خدا با شش بر آرد و اللهم صل علی آئمت مجید و فرخ آئمت محمد علیه
 و آله و سلم الحمد فی الاولی و الاخره و السلام

۴
رفعه
فردوستان امجد الحاقتم بای اعتدال به کبریا
و بر محمد متوقف بخشش لاف و زبانه میجوید با حق غافل از خدا
حب الحکم بنا کند البه در باب فیه نمودن مفسد او را در محال فیه و
در آینه غافل نمودن از جبر امور و در بنو جبر و حقیت و در کمال و
و در این هم منیف سیم اگر چه در کار نیست به چشم و در بر و علم و در علم
و در چه معلوم و کتاب باید التهم بهتاف و موه العافیه و
از نوشته خیز ظاهر و محمد اعظم کسان بطور واضح که
در شانسان چه معنی دارد و بالکاف از او قایل اکثر پیش او میر و خج
اعتقدیم هر ضرر رسانیده شاید و ماغ بار بر نداد ماغ اگر در کار با این

[illegible]

رفته امیر خا امسال و ایام بدو رسد اکثر خبرها ضایع برآمد بآب و بوجوهر زود
 زود و آرمایک دارد اگر چه در کار نیست نه در صفتان نیست بعد از این
 لایحه ما در کار داریم اکثر در کار نیست
 رفته امیر خا در گذشت اگر چه ما را هم باید گذشت تا نفس با
 راه زند که عمواریت بدویش دارا السلطنت هر بلکه دوست بر ندارد
 که اموال لکر بهر در بجه و گذر تمام در تغییر و تغییر و دایم و بلکه بر کاه و غر و گذشت
 نشود ضبط نماید و از خارج نیز هر چه نماند خبر گرفته و از تبعه و لایحه بایستد
 استغفار نموده هر جا هر چه باید در قید خود آورد و این خود عبادت چه سخته
 که خلیفه اصلاح و رفت رعایت فرزند از حد شرع نماید خود نمونش با مال اربابان
 در لایم حیات اولی خاطراتش می معصیت بر خود گرفته بودم اکنون بایز بکرم
 گفتگو بسیار شد خاموش شدم ^{۱۰} مسکون تسلیم کردم و دم زدم
 رفته سر بهچ اینجی به پسر محمد امیر خا و او هم به حاجت جمیع و هر جا
 ابلاغ حکم نماید در هر سال بوقت مناسب آخر روز بگذراند اگر چه ضایع
 که سر بهچ بشنجد از چهار هزار بر منصب کم داشتند با غایت شود و لایحه
 طفل است بلکه دل خوشی او جز عطا مضایقه ندارد و اعلی حضرت قسم

بپس صا و کجانبشیده بودند و قیله بسی تمیز رسید و زرشک را برنج
شمر بودند زباده عمت و راز و عی قیلت بخبرها
رقعه ۱۴ حنیف جان با فرزند زان محمد مؤلف بر نمرد که نمود به اجاب
برشته آمده چنانچه شانزده کلمه او نمیکه منصب کرد و جاکر ضبط نمود و دیگر از آخر
کنت حکم بسیار در ابقه حکمان حوتی بشدن و دیگر
اعوذ بالله فرستد و انفسا و فرستد
رقعه ۱۵ نشانیکه فرزند ارجمند بان اخلاص بودند نوشته بودند
در آید تمهید کار خجسته آخر در بسیار نوشته اند می انجامد باید کرد و چمن
شعبه با بجا باید نوشت طوفه تر لکه خیر خانه خود دارند چه طبع خیر
و ما انهم غنیمت سن
آنقدر و زنی طوطی خود به سنجید هر خست فتح الله جان بجا باشد
که خوشه اول است که صاحب الوتر شرم چکر نیز دارد و سیم
مغلوب الغلب و زیاده کو بار روح الله جان همراه کرد بودیم همچو سکر کرد
هم کو بار و شغفه اوست و باد جود او مبت و مدارات او و کم منبیه و
تبعیت خود و ناکه حضور در باب اطاعت کما مطهر جان فهاست

و تلمیذیست که او پیش از آنکه میگفت خبر کسی که غمناک شده و بجا
 بهار بر یافته بجای هر دو رو یا مثل بهار شاه با خبر بهشتیار سر
 باید دید که چنانکه اگر خاطر لعل مجلص از بر امواج با هر چه مضایقه و آلا بود
 او در کباب اولی که عمرت در لایه ^ط ^ط ^ط
 رفته ^{۱۹} شب ابو الوفا عرض کرد که سبب جانشینان خانه مستعمل و موقوف
 دیگر کار خانات تیار باشد و بهر کار خانه تیار و اشتیاق مندیش شود
 از مسلمانان بعد از آنکه بخان تیار و کلم بر بند هر چه در کار باشد
 باظهار داروغه سلمانی نماید حق به حق ما و بر خبر دارندیم ^ط
 فقیر شنبه بهره از علم ندارد و زاید خلک معلوم میشود
 آنهم بر یا با آنکه افعال او که یک از آنها را و قتی ^ط خلافت
 اول است که خلیفه وقت پس بخت المال است هر چه بکس میدهد او را احوال و
 اگر از محصول چند که بقوات علماء وقت و ثروت امیر شریک ملک و
 ملک خود اختیار نمود و الا صرف خاص قرار ملکه و ت کنه تبر صلح خاصه
 بدو و پیش از برو باک جمله به طور گفت و چنانی رسد اگر معقول گوید چنان
 تا آنکه مغلوب نفس هم معقول خود کند و الا همچو سبب عار از خود چنانکه

و نسبت بشهر دهند بنیه باید کرد و سلطان محمود غزنوی سمعتند بنیه و بنیه را
در مجلسی بنیه او بدو ولایت خود حاکمید او تا و یکدین آنها را صوت
فقیر دیده همراه نشوند و ایشان نیز محاکم راه کردی بنیه
اللهم اهدنا الصراط المستقیم السلام علی اهل الرضا و التسلیم
رفعه آنقدر ویران صراط مستقیم فتح الله حالش نوشته اند ما و قدر
خانم کورمید نسیم هر صحبت این فصول با یا شاه زاده برادر نخواهد آمد
لاجه کنم ما را ظهور نمایند و در روز ابرام میکنند با برادران
منصب فتح الله حاکم صد سوار تا بنیالم باید کرد و سباه کی ما هر طرف
خطاب بهادر برین قریب بنیه هم رساند و بان زبان کوا حاکم نوشت
بنیه دارد و هر بنیه زاده را از خود آرزو کند و باقی
سمت خدمت فروخته هر دفعه سفر رویا بنیه رسم و انجانی بنیه
همین روز خلافت و بنیه را سر کلان نماید با بنیه با بنیه بنیه بزرگ
رضایا بدست آورد و بر بالینش استاضافه گرفته حالش اگر تلافی
ما فاکند حاکم انیر ارشاد و در حق او بدید و بیا و شاه زاده بنیه
رفعه انیر قلع هم افتاد الله غنیمت فتح مرشد و انیر سنای بنیه

همانطور که فیروز جنگ با سزای لرزان و از ترس جنگ تا کید بولیند هم نشو
از دست بردار و دست جانشین بند و در آخر بهر مبارک بنده است
از نعمت جانم کار خوب سر انجام یافت چنانچه باید از عهده دشمنی بر نیامد و دارد
کارت و بهود و تقارن تعلیم باید کرد و بکلی مانت بنشیند و اگر چه خود را طلب
بر موم و کشته و کم کرده راه

رفعه ابو نصر جان و در راه نور مقام بر ما کرد است و در مع لک نشسته

بجای آورد و کینه سه عافت او بدرد آمد با ملک و ملک و دیده
دانت او از بخشش نویسانده بطلند و آخر روز با فردا بر ضرب
تا بکلی منصب همیش لک بهوش افزوده شود

ماید نواخت و در خزان با جوب و بر دهنده چتر قد و کج و زرد
رفعه زبردست لک سبک و در کارها شاه از بدرد و در است

خوب عمل نمود و از منفعت لک شمشیر و تواج را قنیه کرد و لک را شهادت نمود
حب لک با از من نصیر لک من بر تقاعد و خلعت مهر لک او علیحد بنه

در من خوش ملکند کاپیش
رفعه مقرب خان در بهر ز نامه مامور شده حب لک در دستگیر کرد

زمدار باو باید نوشت و تا کید زو در قفس بر سر لک نشسته باو غم و درخت
وقت که نیا بر سر باغ با قوم بر گیه جمیع از سر کاهیده زفته زو در تر قیغ نمود
غالب که بر دوت باید و لک را بر سر و مسلم از لک را هر جا باید بنگار
استغفر الله اوجه کت و نمیکند و بخاک کرد و بر سر انداختیم کید و ن
کس او کید کید اقبال کافر بر لک میله زوید
رقعه ۲۴
انقدر بر فردا باغ برود کلدسته تفرج بدت آرد و کف
جو که لام و نه چه از سر بروی همراه او خلد و در سر خا خا داد
کوشند سرور بر سر و در خواست و درود و چهر از دشت به چهر از دشت
چهر از دشت به چهر از دشت

۲۵
محمد از عظم شاه کام بخش میخانه فم باید برود و سینه
مرد و صفا داد و دنیا متاع است هر از و نزل عی سحر کجمت الله و الله الامان
رقعه ۲۸
مخلص جان باریست مخلص لایعیا است مخلص باید رفت و از نایز
احوال باید برسد و این مردم غنیمت اند سلیقه و فراد را علی حضرت
بسیار خوش مرگد جائز است هر و یانت و ندر بر چنانچه باید و
خدا شفاش و با و پشش از دنیا کجاست و در چه کار بجز او

اورا نباید گذاشت و تربیت باید نمود چنانکه با حفظ هر کس که

نه شود هر فراوانی کند عاقبت بخیر باشد

۲۹ رفته دستخط دیوانه هر چه عیسی با فر کاریت انبر عیسی علیه
از دنیا باید برداشتیم معتبر غایت الله جل جلاله با غفای و محبت

بر پروانه زاید که فواید مشهور اول ظلم و درجه اند و هر که که در آن
۳۰ رفته ابلاهم حارانا الفضل مقدمه قاضی و دیگر هم شمشیر کار شود

بجای دیکه مسلم طوطی اندازند با داشت شد

۳۱ رفته اینقدر رتبه گرفتار علی بیکسود از چه راه که نه از راه

در شرح نیامده و همه ولایت خود ندارد پس چرا بر طوطی و شمشیر

نزار و مار و خود را زرد و هم میکنند آدمی باید هر مقیر القلوب

هر قوم با لاجه کنند آنها با خیاریت تا نه بخشد خدا بخشنده

۳۲ رفته محمد امیر خاثر انوایت هم خواهد از قبول نشدن اعضا و در

دل کرانی نشود و سلفی رضایر با با سر نامه خوبها لازم سلفی بود از حد

در حال و حال الحمد لله علی شکر حال در خانه اگر نشیند یکم فواید

۳۳ رفته بجز اعظم زود بر نگار و که انبر بود از خبر خاص در عباد

از جمله از که اخذ کرده اند نه جدا داشتند پدر شما دار و شکر الهی
در صوبه محکم کسیر حاصل یافته اند هر چه جز از شرف و فراوانی است
مانده خیم و نه فرد ششم و آنجا که خوانده می شود و شنیده
بسم و آئین سلطنت امیر است

۳۳ رفته
عالیجاه آمده اند محمد کام بخش و بلیه استقبال بایست
و احوال را در اسرار آنها با ملت فرموده و نیز حکم رسانده

۳۵ رفته
از عیبه فرزند زاده عظیم ظاهر و هم در خلافت بسیار
در چشم آزرده شده اند و از پیوسته رنجین خاطر شوند و حکم
در بنای بیانی باید نوشت و در مادی عفو لازم در حقیقت ثبت
القدر عزت و کرم مقبول

بعد از رسیدن هم در خلافت با وجود باز در بر منجلی
نور میگردند ظاهر اقصا قند دارند شش باشد خوب است خدا اینها را در
همت کرامت کند و بکلی اینها کسی آمدن و از سلطنت هر نموده اند امیر صاحب
بایست بر نامر کلم باید کرد و اینها در هر کسی هم چنان نمود و اینها را
معلوم امیر آیه کریمه ملل الذی اخذ و فرودن او بیا کشتن العیوب است

سناط و لدر و همت البوت لست الغلبت لو كانوا يعلمون چیزی باید نوشت
 رفته و ام بواجز ناربیت غلبت از برای بگذرد بسی به اعتبار احوال
 از ماست همه و بیایه حق تعالی عاقبت خبر کند
 رفته فرزند زاده شد و از مادر رخت شده اند اگر بنجا عیالیه هم رفته و رخت
 هموار بر او بکن خیمه رختی در خانه به زمره زبردست خوانند و اندیشه
 افروز ناموار هر گاه که از جناب اعلی حضرت طایفه رخت شده چنان
 راهبر می باشد بخانه بلبله بزرگ میرفت هر قدر که ایشان بشکایت می شد از آنجا
 آنک را بظهور می رسید اگر چه در انوقت انبر وضع خوش نمی آمد تا
 الحال در خوب فمیده نوارش خوشی نه تعالی بطفل صبر و دید
 از خدای قربان احسان شوم از به احسان الله برمانت شوم
 رفته بهر کار امر حاجم هم مبلغ کلی از بیت المال گرفته اند بفعل روح
 بروح در میانیت در اغماض کرده شود کفایت بهت المال اهم است الاستیلا
 الی الله عز و جل التدبیر و هو العزیز و لا اله الا الله لا یفر السعیه و عاکل و یکر باور
 بتلك الامور و هو المرح و الماب و المیزج الامور هر چه بظهور آمد بهر آن
 حلت و معال له در آن و در بیت نهاد دست قدرت اوست

وید باید هر چه بینه از روزار العالت و اور حقیقی به هر گز زوال پذیر
 نمیشود و هیچکس از استقامت بر زمین مذلت نبرافته مدام
 که خورشید به کد استه سالک راه انحراف کرد و
 بر تو هم چراغیت در برزم ^و به نسیم ^و به هم زدنی خاکی
 اگر چه دنیا از و واقف است زود حقان خوله و ام آخت اگر چه از کجاست
 که زود واقف خوله عاقل آینه شده داند و شده رافقه زرا که آینه را در و بر
 فرصت از رفت و دل کار نبرد ^و از غم کار و بکشت و فرود جو بمانم

وائرت
 ۳۹
 اعلی حضرت را در طراوت باغ جابجاشی و دیگر لاکه و لاقه
 استیکار شجاری و پرورش اشمار و صفای کله و جواهر
 بنیال و انهار و فیه مغرط بود تا لام اقامت در دار اندازنه
 این مسافر ز برای همه سر لطیف نمود اگر چه مادرش همیشه خود رفته در تربت
 و خور می لرزید که بودالت از هر چه بهتر و الا حالا باید یکبار خود بر رفته
 کاینتر مقید تر از بر و تصفیه باض و یاف و خیم کبکیات کم و بیشی مهر و ضر دارد
 و تفصیل باغات و عمارات قلعه مبارک و صاحب آباد و حصه آباد و نول آباد

در تعلق به مشرب خمر القدر و غیره و بقید آنها و اشیا از وقت مرگ
 انبر میریزد و رفتن تا حال با تفاوت و تفاوت کامل شده بر تفرار و بلوغ
 و کیفیت باغ انور و دیگر باغات با این قلعه و باغ محسنی که تفریق
 بسیار میکنند و نیز از ثقات مجموع میرنموده ضد داشتند تا حقایق
 با حسن وجه معلوم شود و در صورت شک و رنجت الیه بر میم و الله
 افسوس تعمیر خانه دل نبردیم و بچو اطفال بر لب و لب خجاک با خشم
 افسوس عمر رفت و موشب است و در داکه امید خوشتر و از نیت
 کفتم چه چه مدار شوم روز بود و بیست و بیست که روز رفت و مدار است
 رفقه سحاعت کما تظم صوبه الهدایا با ضافه هزار و هزار سوار و فرار شده باو
 اینقدر که دیده خبر و لب و کار کلی هنوز در قفس است
 اگر در کار بادش هر چه تمام حلقه و قد و بر و تیره و استایل و بسیار
 بجای خواهد آورد و بنایات و دیگر هم اعتبار خواهد نمود و نیم بقید از مرگ
 زرد بانی اینجهان خبر نیست و عاقبت زیر نردبان افتاد و زلفت
 هر که به لار رود ابله زلفت استخوان او تیر خواهد شکست
 والسلام علی من یرفع الیه

۴۱
در مقدمه بنابر خبر اندیشی که کس و کبریت لا یسکون
چشم بر او از کار رفته بار بر دگر لا با و مقرر شد عفو الله عنهم خود
چهاره نام بر کرد دارد و مقدمه کشمیر مان و ابراهیم که حفظ الله حال
خوب نوانسته و مال اندیشی را فعل نداده

۴۲
حرف بر اندیشی و آید او کور شده و بدو خبر او
در باب دوم در بر تحقیق قرار و لا در کجا به منتهی دارد و الی
که گفته اند قاضی در اینجا تحقیق و توضیح باید کرد و هر یک از افراد و نگار
مقدمه تمام کنند و در انقضای قضا و اعتبار جهت غالب از مقدمه ندارد
انفیس هم پیشتر کم بودند و در توفیق الیها ضعیف و شیطانی قویست خود
تقلید میج از زبان ابراهیم راست گو شنبه بودم ندر آید روزی در اصفهان
به از باطل اندیشی بخور سینه پاک اعتقاد و در جناب خلق را شنیدم
مناسب حال خود گفت آنقدر بحقیقت اسلام به غیب آمدن خنجر بعلوم او آور
او را باب پنجم پاک از شجاعت پاک نمود و خوار حاضر از کبریت اندیشی
با و شاه یعنی شاه عباس آوردند شاه اول بقاضی و بعد از آن بعد بر
و در باب پنجم مبالغه بسیار نمود و خنجر قبل بر و تاب شد اشارت بقضا و

۲۱
 کینه از بزرگان مندهم خفته نه هم بود شمع شفا بخش قبوله افکار
 لکن که خواهم بیک بسا و بفصل الهی رفیع باطل کوشش غالب آمد و شکاف
 شب از شهید رفت و بجهت او ای روم بیوت و در لای کرم تر
 آری هر که خوشبخت بود خوشبخت همه جا متروک و حق باو
 این سعادت بزور بازو نیست و نماند بخشد خدا بر خشنود
 ۲۲
 در امتثال احکام از ابراهیم جاننا خیر باد و هر هزار بار
 از تاج او کم باید کرد و لیل را هم چشمتان نمود صلم ما کار با بر هم میکنند
 راست ناید خواجگی با مندهم
 ۲۳
 شجاعت جاندار که شد انالله وانا الیه راجعون آدم کاروان
 بود و در کجاست عمل داشت صوبه دار بر جهت آن ملک جو نیز باید کرد هم
 بجای خود مقرر کرد حاضر نمود و عالیجاه هم رغبت دارند که پادشاه را در
 کار کوشش از دیگران بر سر نمی توانند بلکه با الله التوفیق والارشاد
 ۲۴
 با ابراهیم جان در مذمت خود تعصب بسیار دارد در امتثال
 تفاوت را کار می نماید و در مقدمه اخذ وجه نیز شاید از بهاء الهی فریب
 گرفته با هر چه در دنیا لایحیت او باد و دانی برار نبود اللهم

بنیتنا غرض نوشته انفاق فی رحمت ارشاد الکریم ۴۳
 روح الله جان در خواست اصدار احکام بدین و کتب و فقه را
 آنطرف کرد است تا از سر رشته و قریفیت برکات لایضم چه خالصه
 وجه جاگیر وجه لایحه از محالات مسعود جان بدینت ضبط شده در بایقه نموده
 لایحه خالصه مقرر شود بایه آنها ایل و کرور بر تعیین نماید و لایحه جاگیر قرار باید
 پروانه نماید و بمقام ضرور جنس تو بخت و مصالح مجرای هر چه در کار باشد
 بنسبت باید نوشت و سزاوی تعیین باید نمود هر بیلد ارشاد را مع خواننده با و
 رساند و نشانی فرزند زاده بهار در بخت مذکور نوشته اند حواله و دلیل
 باید کرد با در خط منقول نمود باید دستار بل حرف اخیر بهتر ۴۴
 روح الله جان در اینجا بخت هر همیشه یک طریقه و شایسته و انهمه فروخته را در
 دیوار از در و هم شاید صافی بنا و لایحه او فهمیده و ضرر میکرده با
 از اخلاط چنان بیگانه نشود و هر چند جانه نکشت جز و کت و کرد
۴۵
 روح الله جان در اینجا ظاهر از اولان بایه بر تو بخت و نفس کرد
 و روح الله جان در عین کار مژد و ساخته اگر چه آنهم کار مادی است
 لایحه مذکور بر تقار و در واقع تو بهار در کار و او و در صورت گرفتن

این کار است از یله آنها متغیر نشمارد و طرح قلعه و مورچال فرستاده او
 بنظر در آمد سینه سوار بالی مورچال مقرر کرد که خربک و بخته نروجه
 بر اضلاع دیگر قوت دارد و بیکر عدم خند و معلوم می شود در آن
 ظاهر از این شک لایه لایه نقیب زد و متغیر خواهد بود باید هر دو مد
 سرکوب بر بکته ناز نضاد ضرب قوب و نزل از در بباب محصور
 و در کان خضار افتد و بزود در لایه عقد کت و باید در آن به شمس
 در نهام می بینم و دیگر لایه باید دستخط خود بنماید تا کب مرگوسم
 بامید و بر چنین شام شام و بداریم چشم کشایش فراخ
 رفته استغفر الله استغفر الله از افراد فرستاده سوانح نگار
 لشکر فرزند زاده معلوم شد شکر الله با وجود تردید نمودار شده
 غنیم به شرب خمر متغیر ماند و خود سوار بر توفد کت لایه نینه آنها نهام
 و شب بخانه تله کشیده رفته تا بامداد بخورد شراب و تا شام رفته که
 با مشاع مخمر رنید و در بر منوعه اهرار دارد و از لایه که سوانح نگار
 بر اعراض نفی خبر بسیار بخانه زاده تربیت کرد و بخته و در لایه قد
 بدو آن نگار و در لایه کت بسیار بخانه بخانه نماید و بخود هم و در لایه

۹۰ رفته بفتح الله جان بودم حسی با و تروا مفصل از عاقل و معقول و محبوب
 مجازا لکن خدمت داشت که آنرا جانفش را بخدمت فروشی مبدل گشت
 و بارها کردی اسم کرده ما را سرگشته اندید
 ۹۱ رفته مستمند جان و دیده مشو خایه جا که خود بسبب جهل و دردا
 مهر خود فرستادم نظر در آمد الهامی ماورای منور جان بودی لکن کرده
 شقاوت زشت کردی که حب ایلم بجای فرزند جناب باید بگذاشت در غنیمت بسیار
 خلف الصدق و خود را با جمیع شایسته با نظر نهشته
 ۹۲ رفته سید بعد الله که در خطب با فرستاد و اظهار چهره بسیار
 و سوانح نقاشی صورتی تغییر باید کرد و بس حکیم اشرف متوفی شد
 خدمت و اراشفا مفر نمود باضافه بومیه قوت دل بخشند و بسنداید
 در چه از من در مقدمه اهل خدمات در نفیوا ارباب کریمه و لائیکواله ذکر غلظت
 در حقیقت ظالم اند و خل تنوید با هر چند این طایفه بر غیر ظالم باشند
 بر نفس خود ظالم اند و در و در هر مسدود بود خود بد عاریت فرستاد
 و انمود اند و حقالت فی نه الموت حیات این نیازمند در کاه به نیاز
 همیشه آیه کریمه فاطر السموات والارض انت ولی فی الدین و الآخره و فقیه

مسلم و الحنفی بالصالحین ورد دارد و در معنی القاء قبل القاء الایمان و الایمان
 الایمان صورت باجای هر آرد اگر چه فضلا حضور کفایت کند کفایت
 جانجه باید تشفی می شود و لم یوف آید نیز بخود خود بر کفایت و السلام
 رفته میرسد به یعقوب و بعد بخودش نه بدست کوه کاشمیر
 خود آنقدر را معلوم شده باشد ختم شده بود که از شاه زادگاه خود
 کردیم و بر آید القوم لکم اولی بود آوردیم و میگوید این شاه فریاد
 هر که این جا که فریاد است و لرزه افروز می شود
 در سنه چهل و جان میفراید و درم عالم کلا بکار آید
 و بدو هفتاد و خوشی کنگ و نفس بدو فرم خوشی کنگ
 صحبت سفله چو را نکت نماید و کرم سوز و بدن و سر و کند حایه
 بنو مرصحنه او شاه زادگاه بکر آمده خد جلد کرد خیمه اش و تیار
 باید نشاند و از حال او خبر باید گرفت و

خانیجه بایم چینی اولاد آمد آخر مثل کینه عمل در مهم چینی
 بشی گرفت و هرگاه از حضور تا کید بفرخواست هر تلافی یافت تا
 نتوانست نمود اینهمه خرابی بای ل خلاصه است چنانچه تا تر از خبر عمل است

در حاجت لستم المنا فقیر فی الدول اسفل النار جبر علی قتل او باید
تکلیف و ایضا ازین بقوله هستم باید کرد تا چشم او داند و تنه
باید کرد و اگر چه ممکن نیست هر دشمن با طر قوت اعظم عدو و نقد
التیجیه بین جنگ که بطور خود میگذارد و هر این کسی کوشش خود و حقیقت
المر ازین نفس بران و ما را به نعت او میران

عجب آنکه هر کس لطف نخت و که نو کرد بر کمر آن را با حجت
هم دعا از نو واجب هستم و اینی از تو مهبت هستم تو
رقعه ۵۵
امیر الام اور گذشت از من قدیم هر یک است بود
اما لست و اما الیه راجع مطالبه هستم دارد بدو است بومات لک صیغه
اموال باید نکشت هر به نفع تمام ضبط نماید و از من او برود و در قتل
هستم هر میده آمد میبغها را و ش هر کردند و دیوانه آنم و م را فصد
بشرط نیکو خدمتی رعایا میفرمود و خواهد و حقیقت بر لست معذور و خواهد
بدیگر بر هستم در جناب لقمه ام لا یکن فیله دار بر او نوبت نانی الله و
بای نمود ما مور کردین بقول که رویه من خود بر اینی و در سینه ظاهر خواهد کرد
رقعه ۵۶
لانی الله جل جلاله لیکار بدین معنی مایه کرد و در انب هم ضرر است

اضافه مله شود و یک غایب و در هیچ حالت نسبت باو بعل مراد بود
۵۴ رقه
بموسف حال انکار مفرشته و تجزیه لکن مخلص خوب
لاست عملدار او معلوم نیست بر طرفه و بر طرفه شکاف
۵۵ رقه
ملک و بولانی برانی بود شخصه و بابت دار مطلق الام
الایم حال درجه کاست با وجود زیارت ۴۰ بین الشریفین توقف اربعه و او ابرام
حج زیارت کردن خانه بود و حج رب البیت ۴ و دانه بود

المهم از رزقا خرا خرا خرا
۵۶ رقه
فرستاد فرزندان او را باید که فرستاده و کمال انشا زلف عجم
۵۷ رقه
دست قلبی ضابطه است و خالی از تدبیر هم نباشد

اگر ما گفته شود شاید بهتر از دیگر لکن نمی نامد از طرف خود پیر
۵۸ رقه
مقدمه هر بر فضل علی که کدنت لر فیم از مدت شنبه و با
نوجوانی تبه قزل با ساقی باید کرد چنانکه هر چه طریقه امری می خواهد
هم بعضی خاصه ظلی نشود و از لایحه ملک است یا غرماند و ریاست بسیار است
بعضی جاهل احکام مولود و فرغ بقیه لکن اخبار و در مینو و از علما مسلم بر سنده محمد
که تمیز خود بخیر است شاید مکررند انما الهم بالشیان حدیث حج و بر حد و از

۹۲ رفته خواجہ عبد الرحیم رحلت کرد و بر دار و متقی بود و از صراط راست
 ہم ہر تمام داشت روز بروز حضور الہیاد بود و فتح فواید و لایبہ و کمالات
 خوشم آمد نفیسم خوش طرح است در جواب عرض کرد کہ نام انبرہ از طہم رسیدیم
 جب گفت رافعی گشتی فرمودیم در سر کار و الایم تہجہ بہین طرح و نام
 تیار سازند از کمربار آوردند کرد و عرض نمودن کہ انہما بنیاد بنیاد بنیاد بنیاد
 در سر کار شرف باہر و رفتہ آداب بی آورد و احوال بہرا آدم و دوسر
 و بنیاد اللہ کوید تا بقدر ہم یک رعایت کرد و خود
 ۹۳ رفته خاتما در کشت انالہ و انالہ را جوئی اللہ ادر حصہ قدر غافل و نفی
 نالہی کا و بر لایم شود و در کشت و بچہ و بر آرزو و لایم و آرزو کا و نفی
 کشت او کا و عقل و ہوش نیست شبہ با ظہر شبہ خ کوشی نیست
 علیہ را القمہ کرد و در شبہ شبہ اشہ نمونہ صہل فرغید
 در زخم شبہ این نفس در زخم از شدہ کوید بریاد کرد و کم و کاست
 ہفت دربار بہ آشاد ہنوز کم کرد و نورش انبرہ خلہ نور
 سکہا و کافر لہر شکوہ اندر آید اندر لہر خوار و خجل
 ہم نکرد و سالت از چہ بخدا تازہی آید مورا انبرہ ندا

سیرت سیر کوید نی هنوز ^۱ از کشتن تا کشتن از کشتن تا کشتن
 حق قدم برون بند از لامه ^۲ لکه از ساکن شود از کشتن و کشتن
 چونکه خودم زخم از نفس ^۳ طبع کل دارد همیشه جزو
 انقیدم را حق بود کورانش ^۴ غیر حق خود که کمان اوست
 قوتی خواهم ز خود را شکاف ^۵ تا بسوزن برکتی این کوه قاف
 اولی تو فوکر است کند و از تیره روز بر رخشد ^۶ بخت محمد و آل محمد علیهم السلام
 رفته ^۷ مکتوبی که نصر بجای با تمام اول فرستاده بود و بجهت و راه
 لای داود جان نوست و در و اظهار خدمت که از بر خود نموده در خوا
 جزیر باید نوشت و تا فتح قلعه امیدوار باید داشت بعد از آن شاید بعضی
 ملتقات قبول اسم شود در میان امکا نندارد و لای مصالح قلعه کبریت
 بر جنبه حکم رسانند هر چه ضرورت باشد بنویسد و قلعه داران
 آنطرف نیز رفتار و در آلات توخانه از جزایر و سلم جنگ و کوله
 و باروت به لشکر نصر بجا آید ^۸ احکم الله الله القهار یفعل الله ما یشاء
 رفته ^۹ از عیبه سببه دار جان و لای مصالح هر چه بهایت نیاز رسید
 الحمد لله علی ذلک هزار بر فوات و هزار سوار تا بنشیند اضافه باید دلک

و شربت شیرین است بنیل حال باید کرد و بالجه بهرانی هم اضافه بخورد
 او را از مزاج سرد و رطوبت و دلکاس هم اگر رعایت ضرور باشد
 باید کرد و غصه المولی و غم المولی
 رقیه ۴۴
 پنج زنجبیل الی فرزند زان بهار بر آورد ام در زنجیر
 از مزاج جدا کردن حواله و کباب البانی نماید و اسب و خلعت خاصه و
 خنجر و صم با علائقه هم با این غنایت شده از جواهر جالبه و
 رقیه ۴۵
 سوانح کفار و زبردست کار در باب سید برک چهره باشد
 اصل دارد و یانه او خود را و اوصی می کشند از غایت الله هم باید پدید
 رقیه ۴۶
 اخلاص کشی بی ای منصب در صد و پنجاه هزار و تسلیم او
 بخشنه می کنند و محمد ابراهیم خجالت ندیم بی بی ای منصب ۲ هزار و هزار
 و مانع بیاد و خطاب و ترا خایه و در هزار و دویست و بیست و بیست
 حب حکم در بنام بر کفار و فرجی و اصل فاجره علی الله
 رقیه ۴۷
 از صالحان صوبه دار بر البر لا خوب سر لاهی م سده
 کو بال شکر را در رعایت او باید نوشت و بخاند کور هم تسبیح نماید و ایضا
 بخار تا یکی عیب مغفله شود با هنگامه در این تمام حاکم کشت از غفلت

همین است رو نماید و اولی که
 بگویم متذکر خبر دار گنجایم میرزا اسحاق چاقو فریه کرد اصطکاک بخور
 رونق فکرم بودم بفرست آنجی که اللهم اغفر لی وارحم و انت خیر الراحمین
 رفته سیف خان سوار باب بنیه مفه آنجا رسید
 م بعد هم محبت شده محل انتظار مانده اللهم فاللهم
 رفته همین بود خلافت یلی اضافه پس چار نوشتنه اند ظاهر
 سوار کرب رفیع القدر زیاده اند برابر باید کرد و فروغ ذات خورشید
 بر زرک صورت نرسند و لا یلی خاطر این بطور دیگر رعایت کرد و ختم
 رفته باین صورت حاد هندی و صحت برار نیست قوله تعالی هذا ان
 اخضعوا فی ربهم فالذکر یفرو و تقطع لهم شیء و نذر تهدید برینند و باید تو
 رفته روح الله جاد او وضع زرد او کرد و این بعلل دارد آنجا
 که باین روش زرج بماند هم نمک غلط است زرد جایگزین و قتی سبزه
 که نصیب از سوار حضور استعدک او این زرشه و کبیرا نشاند و همین جا
 مبلغ نادر شاه کرد و او شمر فیهامر نصیب امین باین مکتب اعجاز
 طالب سواد یلی جو بماند تقید بسیار میکردند و فوراً حیدر نرسید و تقید

به ضرورت و سکول در برابر آوردند و در برابر حجتی که در مسجد به منصب وزارت
 سرافراز شده بود باید دارم در داخل خانه نشاندند و اشرفیها گرفته بودند
 خانه کور از در و غم بدست و به انداز او اضرار او کم است به الله تعالی
 فرمودند و بعد از حدیث اولیایم صفا دهند و در غم و از خانه کورم شام می
 رفتم پیشفا صدر الله و بنحس را در میر آرد و بخفی در میان دارد و کسم
 بخدا می چنانکه هر روز هم تو می آوری تا با عقل در میان او را از ارباب خبر
 تا تکریر از کسی نیست و چون گرفته سر را و بسته
 اللهم انی اعوذ بک من شدة نفسی و شدة شیطان و من
 رفعت زبنتی و من زلیتی و من تنبانی و من درویشی
 زد و کرد و بودند و فرمود در سرچ و صغ غایت شود و بخدا باید
 بالله عمر در خانه ز او بر سر برد و در حضور تربیت یافته انقدر بعد
 در اینجا و در هر چه هستنم و چنان غایت در باره ای که بظهور
 سه حجتی که خطا و در سر کار ما و شایسته است که جواهر
 خواهد شد بمنه الامداد و التائب لا یستدرج منک ما یستخفی
 عرض خواهد کرد و اگر از کسی کار دست نیست بظهور خواهد آمد و خدمت با ابر

به بقیه تمام خواهد نمود یا تمام نقد یا خلعت در صورتی که از آب
 بکار بر کار و الا بطا بر آب سر فرزند و خوشی خواهد بود
 رفته ۴۴ زبیت خانه نور محتاج زبیت که روز یکشنبه الی آخر هفته
 هر گرفته است از خارج هر ضرر رسیده از در و درخت بپسند او سواج
 ناکجا چه میکند او را خود میفرزاد اند اینجا عه باغ اصفی کار با عن
 ما و شاهزاده میبکشد در و در خود سیاه نموده در حجر اجداد نجاری
 که بهار سحر کیم میبکشد او فوج هر زک نعام مثل آشوب جو با رجه
 اگر از اول خبر شود هرگز نماند اینجا کار نیست بعد غل از جاکیر آورده به
 بران الله حاکم به جاکیر نمانشی دارد باید و او ظاهر اورش که و
 خانه کور به تهدید باید نوشت در این صورت چه از لکری معنی بود قوج
 و بچه رو مال کار نه نظره است احث م را اگر طلب نخواهد رسید و غله
 در قلع جات نخواهد بود و زو لکری نماند غالب خوانند آمد نخواه
 اگر قابو چیا سر کرم کار کردند غنیمت میدانیم به این حال خود چه امکان دارد
 چنه غرض خویشی کار و به نعمت در حقیقت کار خداست بر هم نموده و
 زندگی در روز خرم مجاهد با مال کردن در غرض لغت لغت لغت

خبر لایق به شرح می آید که آنست که در هر حال فیض الوصول از نام احسان
گرفته نباشند در صورت خلاف لایق از خایه و نعل و نعل به بدین بر خود
لازم دانند به تجویز عنایت الهی که در دست به اینجانبه تفرقه شده رفته بود که
هر چه در در کفایت آنست که قوت مقاومت بود چه کند به اختیار
لا اگر ضرر بود و چاره خاسته نیابد اگر اختیار در خواه نمود و آید خود

ما و هم خبر از طرف خود نویسد
مهابت که حیدر لایق ظاهر او در لایق در گذشت و در این
غیر از غیره در پدرش به پدرش رحلت کرد و در این صورت
لایق به تقار و اموال او به شایسته بود و به تمام ضبط به و به
خویشاوند و خلیفه امیر او و نوکران که شایسته به خلیفه اند به خیر و ضعف

و دیگر را در لایق به چه است فاقولته با اولی الباب
رحمت حام و در بسیار لایق فخره پوشیده به حضور
و و از حام آنقدر در از داشت به با نیت نموده به مجرم که فرمودم
از و از لایق که عقل در کرد که کند الفت با لایق به با نیت خوب
زینت و تعلیف خاصه آنست آنقدر در لایق به لایق در حضور دستور

هاتقد ر مقر کشته والا و غسل خانه بانگه ابر و ۶ هزار دیریم مناسب تمام
 بطریق موافقت بکوشی اند ما که با تمجیدیم اینکار خانه ربک و یکمیدار
 ابدار خانه هم باب و تالیف هم بسیار و جزایسه دار و غنیمتخانه است
 همه جا و همه وقت کار خانات عمده خود و منزل و آراسته دار و نادر کار
 چه ابر او شود و تقاضای ملک و بانی زکی طبعش ماضی شود و هم هم شکر
 و بعد از آن که خدا او معلوم شد و در وقت و شکل او ملاحظه نمود مالک این
 است کردند همایش و عو قو و این مباح خطای حسا و ناصوا و باله و الیایا
 ۴۹ رفته غافل جواب خب احکم در بار ما نماند و قلمه دار اخلد
 مهمات حاضر شده خوب نشسته و کرامت باید شکر الله و الله
 ۵۰ رفته وزارت حاج عبد الرحمن در کشت الی دیوانی مالو اجند
 در ششتم بیستند خدمت کرده باشند رکهنایه بعد الشراخانی در اجنه
 رالی مهمات دیوانی بود و گفت که کار سر کار و الالبی باید فهمم و هم
 کار و این و و ماغ معامله آرا و نشسته باله علیل عرض
 ۵۱ رفته آنقد و مدار مهمات خب احکم قضا ضایع زری عالجاه علی
 که از غیر نیکام که جو ضر رسیده شما هر سه پیرا دیوانه قدیم خود را برادر

هم در روز جمعه بحال با فضایل خاص و میراد و سرحد نماید
واسطه مطالبه ایشان کردیم میاد و داشته باشد که کوکب ناشی در جبر است
و کند و روح الله خاص مقام صوبه دار بر حیدر لاهم مصدر بعضی ادا ما نماند
شده بود و در مصلحتی چند معاتب داشتیم آخر نظر بر قدم خدمت ما نهاد
سرفراز ساختیم از برای علی حضرت شنبه ایم هم پیشانی شایسته
روز مر میفرمودند که تو را باب الی غیره و قطعه امور ملک الی غیره و در آن
لا خورش خوشی فرماید ابو الفکر یادید بود و شکایت کردیم عرض نمود
جواب بفرمود که لکنه را نمیشناسد اخت لاند لایم کار جار و ناچار باید است
خدا را است مسلم بزرگوار و صلوات که جرم بیند و نماند برقرار میباید
۸۲ رفته است خان فرزند خجک کار خود را تمام گذاشته با وجودیکه فرزند زاده
خود از بر بآورد اندر روانه برار شده لفظ سببه لاهم میبایست از غیر وکیل معلوم
ناخیز خجک در نمادند که رفته تا کرده ایم مصدر سببه لاهم از گزی کردید
۸۳ رفته غلام محمد الدین خان بدو بنی متهم کردید و در شکر عالیجاه و کفایت
بر حیدر برادر و نشیور و انبر نه خوانده اینها صورت انداخته ما اند و گفته
متبدل لکنه محفل و احوال باطل ایما کو و اسلام کجا اسلام عیا فرستاد الله اعلم

۸۲
فرزند عالمی به همه طلب در هر کار و الا و در هر کار
یکه نوید کرد اند باید نوشت یا بویست گفت نه طلب الیا اگر خواهد ماند
در حساب بحالیه و نقد و قیمت جوهر و غیره محبوب خولک بود و در الیا
اعیان حشر زیاد از چهارم حصه از حکیم با شانه زاده ام او فوف میباشند و در

هم همه ضابطه یا ضابطه ۹ عاقبت بخیر باد
از عیال بفرستیدم در محاصره قلعه حجرتی از فقر
غنیتم لیم هیچ آوردند و رسد و نرسد اگر کویک بر کارش از شدت با سار
بنام عمده ملک فانی غرضه از یافت در جلد خود را کویک پس رساند
در زود شافق بقاعه نمود فانی دیگر به سخت حاضر نیست و خبر با خبر
خود را عاشق پس میگوید حال او در صبر و تملک در زود رسیده کلا
و تساهل چاه عرشین در کرد و در دعوای و براند و بر جنج بگفته بود
تا حال بکار حکم شده اگر ما مورثوم خوانند دید که در کتب است
معلوم که در یکدیگر بخود نشان در کتب نام

۸۳
آنقدر در قدیم انجمن عمر در حضور زینت یافته و ضابطه
و کلا ضابطه و این و شرافت انسانی در جو او نیست با وجود اینهمه

منصهار آباد سر
ایشیج سعد علیه الرحمة با و مراد
مزد تو هر خلعه نمانیم و سنده بازگاه سلطانیم
از مقولات سعد الله حالت هم الف بصورت قلم است و نون بصورت و او
در آن هم بصفات ملک آراسته بنا بر ولایت و او قلم بنشیند و
از نفس عقل و هوشی ساد بعد از مر احباط لازم داند و به اعتقاد دیگر
در نگاه و الایا هم خود داند امتیاز یکدیگر باید مراشی از امام عیدارم عافیه
رحمة محمد بیدار بخت ام در عرض کردند که لکله شکور ورجا کر شاه
عالیجاه غایت شوق بابت باید پرسید که از چه امر خرم خواهد
گذاشت اگر شاه عیدار بطلب بماند فرزند زاده کردند چه نصیب و الا از حق
خیال را خاتم در گذر و در اخلاص و ایمان بقیه مل از انبیا است به نور و انوار
میشاید کفی الله علی العظیم و کبریا و انا اذ خود کبریم کلمه وید جلیم ظل عظیم
رحمة خبرم که مخلص رسیده با از شر الف انساب و جوهر وجدانی
او خطیر میباشیم رفته الله غم از دارم که شداید بسیار دارد و فواید شایان
دارد انا و چشمیم گوشه شکایت کونیه بن کشفه بودم از مریم که به از خود میباش
جواب دادیم هر چقدر بهتر از خود کسی نمایی باینده

۱۹
 حاکم فیروز خجک برتک فرزند اسمعیل بن ابی حیدر السلام علیهم
 بیایم که آنچه رو کرده ام نظر مشاهده کنیم لهذا سبب و حال اینست و سبب
 تا بحشم مایه بند و اظهار ما فی القیامه از موه نورس آنجا که همه امور است
 لا اظہر لونا فی ملک الرحمن مخلص قلبم و انصرم کوینه ما هم و خود نالوار
 کردیم لست از الله تعالی و تقدیر حق صحت کامل و شفا عاجل بجا فرخیم
 یارب انیر آرزو فرخنده خوشی توید فر آرزو مرا برسان
 تقریر فوج لا علما جز نبند و در زاد را بحضرت کرامت کجوریم نشند
 با نعمات و اورا را شایسته یافتن ما پیشی لرزد و خواهد رسید
 بی شوامیه حمد و افق نه از غیب باشد اندر دوزخ باز بهار شایسته نمود
 ۲۰
 حاکم فیروز خجک برتک فرزند اسمعیل بن ابی حیدر السلام علیهم
 بهر کردیم با بنیم ختم الحمد لله قبله است اگر درین بین خبر بیتی نشی از احوال
 شباروز بر اطلاع میداد با ما مواصلت صورت نزد دست دید خانه را و جبار
 ندیدیم خبر او خالصه شاخ گل هر جا که رویدیم کمال فاد و زانو اخلاص کرد
 حیرت فلیح که بهر کردیم فان لم نغفر لنا و نرحمنا لنكونن فریضه سیرین ابو محمد را
 با نضره اضافی خدمت شده به بخشه املاک حکم رساند

در اول انبک در قزوین روانه شد
تحت به عقب از دست آنها بر آورده و ایشان را مملکت مستعبد کرد
نفای و منوجه و مستغرق مایه و بنارای و دنیا و صحت از دست نه داد
تحت و جزای خود و هر چه کرد بود و مکافات از شاه عدالت منصف
باقیه یعنی بنام جوفا و ملک و امر هر دو به نیت نمود و بودند از نوکران خود و
سوار غمر و غره بنابر لیس با بنایه سلوک نمودند و در باب کتوم در نیت
کن در نیت و ملک برود و دست بدست

رقعه ۹۲
ولایت در جزیره فایز این خواجه حکیم و شمس که از ارباب و قافل
در احوال مملکت اصول با نام ظاهر هر چند فضیلت خود در صحیح و کمال خوانده ایم با علم
ملک کبر و وصف بسیار برینند ازیم

رقعه ۹۳
چند کفر و کفر کبر ابرام بود تمام است مصروف به کار
الحمد لله صورت یافت لا خرم در هر سوخت از نرفته و می شود و ارا
بر خاتم هند و ستم بملک طلب طلبه از نرفته و می شود و ارا
قندهار قدیم و عظیم بسیار بنده و آید زبید از بجا بود به اصل خلعت
به عقب مصروف سبوا و در سبوا هر چند است ملک ظاهر از نرفته است تمام

حاصلش گفته شد و چون منوی بمقتضای سن و ملک نمیشد چه در نظر
او با حقیقت ملک و تدبیر انرا از ناب خود در او و حقایق استقامت
چرا غماض و تغافل و رعایت بخیرها

۹۳^{رقعه} حالش بخاک و ارباب کار تجارت و متمدن کم میکنند زیرا که از
نواضع آنها از اول تا آخر یک نمیشد و شفاکان و در گرفت و او با یک
خلافه است و او را نسبت به نام هر روز بخار و فرجه خواهد گذشت

و بعد از فرجه سه بنده را خدا چه نصیب خواهد شد
فکر شبانه نیم وارد و همه اطفال را عشرت ام و زیاده نشد و در او
هر حال ارباب کار و الا اعتبار را بر است و ترسان باید بود

و در لحظه الحفیظ و الا باید گفت عاقبت بخیرها
۹۴^{رقعه} عفت داشت آنقدیم اندک از نظر گذشت اراده کوشش

و استغفار منصب نداشت هرگاه کوشش خاطر احد سر راه منظور نظر خاطر
و پروردگار لطف است با و سپرد و باشم و دیگر کدام کوشش بنده از من خواهد
و در صورت مبالغه البته منظور داشته الماسی تقدیم اندک است
و درجه بنده خواهد بود و بکنه از رویه و ماه در از و نرسد الا بنده

ابوالوفاء و برادر حاضر بود و در ویشی سلام داد آمد
و چیز برای علی خواست فقیر را بدعا چه کار فقیر دل برین و کربان
درین باید دم فقیر میگویند و تمیید اندام فقیر جیب و چه معنی و
چنان آینه و هم است این طوطی بر سرش و نفس بر دوازده قلید اند و میگویند لله

اللهم یتنا عن قوم الفافیس لیس لیس
در این کیشی خلاص کیشی از اسلام آورد و خیر بر خود

میخوان علیک لکن اسلموا قل لا تموت علی اسلامکم بل التمس علیکم لکن بعد ایاها
انکنتم صا و قیر جا اولی و در حضور خیر و در این با عیالجا
ما ساز بر تمام جان فها سیه باید گفت

نخستین خیز و بازمانه باز و در نه خود را نشانه ساخت
عاقلان زمانه میگویند عاقل با زمانه ساخت

خدا کوشی شنوا و چشم بنوا و اسلام علی اهل الرشد و السلام
نعمه فاسم حاج در باب قم قلعه خجی بناد و شایسته

محمد کام بخش و الا و کام بخش از این حضور پیشی نقد و بر نسا و باید دید

اصحاب دارو یا نهید شکست
نمیکند هیچ شکست بام جهت برستی خود نمیدانند اگر قلم سفارحی و کس قلم
او متواضع به لایزال و ابرو دارانیم اگر چه گفته عمل بد نیست
۹۹ رفته اسد خا و پریشی بخود نغمه بادشاه را بجایت سفارحی
کمر بسته اند و منجوانند در بقله در آینه چنانچه کمر روز بهیچ اراد او ارسیده
تا پارسه رفته اند از میدانم و از خبر دارم و بادشاه هر نوازش
از قلم برآمد و انشا الله بدو تا خبر در قلم هم بهیچ نیست حب الحکم
و رمی قلم بادشاه را و مقتدرم حاضر قلعه با شما باید نوشت و جواب
بار عجب یک باید نمودم بکافیه نشودم مثل بادشاه شادام جوم
مفقور به محافظت پیوند و کار بادشاه هر دم شود و خوفت صد الله اعلم
کشتور که در و کور کان خداوندند
۱۰۰ رفته سلوک در امر کورمکانه بادشاه سلوک کردند انقدر و شنیده
چه کنم خود را در این نیت قریب مینویس از نیک اما حکم گرفتارم
و کونه اجازت و سبک کرد و ام معلوم نمودم این را و این انقدر جرات
هم رسانیده اند بخود بادشاه دروغ خوانده کرد و در قلم اصل

[illegible]

بدوین اگر لایا آمده خبر دار ما و در میان
 و بوالا سواد ویده و راز نو و آناه کند و دبو لا الهور بد بکر بخیر نماید
 رفته
 همچنین بود خلافت محمد معظم توبه بلکه عضا شد کند
 در بخیر خدمت فوجدار بر صلاح الله شیخ کریم الله بسیار بیادش
 سبب بود و هم مقصد از احوالش مفصل اطلاع نداریم منصب او حسب رفقان
 رفته
 از خارج به فرسیدم و کمال منصب داریده و در کشور
 حاکم دار و بنابر فقیه محمول حاکم از عاقل کشمیر و طریح میخاید
 در کچهر و بوانی از مدتی رجوع است او بر عایت و ظرف دار و در خدمت
 از آن کشمیر نمیدانند در مقصود جهلا اگر عذر جهالت کند بعد از آن
 اگر من که کند لا عاقل را چه عذر است مگر ما و از علت گفته ام و باز
 میکنیم در راه و احقاق حق و رفع تعدی تعدی بر روی بدیدیم با
 از فرزندانش نیست نباید بکسر حد و الله علیه و سلم علی فریغ الله علیه و سلم
 رفته
 سرخ و صحرایم که در جهت شده غیر از روز
 مبارک نمیشد نمیدو و نه انقائه و از خود نسا زد
 رفته
 قدم بر پا اخلاص را در بدیده او فرستادیم و جهت نیم

برو به اعتبار و امتحان او را افزودیم ظاهر را بر تخت و بنده
افزود و قدر خود را کم کرد استغفر الله لازم است هر گاه از غم غمناک
و استغفار بر خود واجب شود بدین نظر نگاه دارد و عذر را نخواهد
دو در از زمره سبب پذیرش عفو و و ایضا کانه بگویم فراموشی زود
همه و آنرا در شکر و رحمت و شکر و شکر و آنرا که
لکه با و شکر و آنرا که لکه با و شکر و آنرا که

رقعه ۱۰۹
معتمد و بر او کنیز و در گذشت آن کار و ندیم که
فکر زند عیال و دیوانه به کار از نوکر خود به بند
بعضی قابل انجمن است که بنده از موی آن خوب چشم می آید
آنرا می نامد و در صفتش ناوار است

رقعه ۱۱۰
سر فراز از عابد الطیف هرگاه السلام علیه
مدار المصام بیاید ایشان اگر سوار است باشند از دست بر گرفته
عقب است برود و اگر با یک سوار باشد بعد سلام مختار است و اگر
قبیل باشند برابر سوار و اگر منعقد شوند جواب بدهند و الا لا و
را و کاهود و بر نخله را از اسب فرو و آمد سلام گفته است او را

مان و هست و بر کبریا علیها السلام
 به فرزند زاده حافظ قمر العجیب عظیم قدیم عتیقه است
 هر بوی کار با طبع در پیش است و شوق دیدن نور چشم از حدش
 باید هر نظر بر شوق ما و کار با کسر کار و الا کرده بود و صد و ده
 به بنیاد و رهایی گذاشته با قریب خانه و خانه با شاه هر دو این
 شوند بل اگر از رسته فریاد کنی گفته اقرب با طاعت
 بلی صد و هر شقه عجب در عرصه است منظر نمودن سده اربعه
 اعمار کفار و کردار لکن کار ما بسیار از بسیار است
 بهایر حق من و شاه فرخ خاب باوش هر صلا و در دل
 نهادن بشما و فرزند شما باریک ناهجرت اگر حویلی قابل سکونت و
 کنیز که از کبریا مخصوص مالی خدمت غایت شود بگوشه عاقبت
 و در عمارت عجب اشتغال نمایم جواب حضرت عالمگیر و شاه شاهی
 الا ان الله تعالی التوبه و قد عصیت قبل و کنت من المفسدین زرقه
 در شهنشاه در بین سلطان محمد اعظم شاه بنو کرکرج و غیره در ده

رسیده کمال حاکم گذشت بکمال باید نوشت که به هر سنان
 احوال منشا انصوبه از حضرت است عبادت عبادت انتم سبب نماز
 هر یک چه است از حضور نور هر که را لایق انکار و استحقاق
 انصوبه در حضور منتهی مامور انتم عبادت انتم عبادت انتم
 انصوبه عبادت انتم عبادت انتم عبادت انتم عبادت انتم
 بکنه از جمیع عبادت در عبادت و بر آن می شوند و نهیب گویم در عبادت
 بر سر اگر عبادت بر سر یک رویه عبادت و نهیب گویم در عبادت
 در کار خوف الهی و در عبادت عبادت عبادت عبادت عبادت
 بنایه جمیع خویشی را فرما عبادت عبادت عبادت عبادت عبادت
 دیگر که اعتبار بر عبادت عبادت عبادت عبادت عبادت عبادت
 تمام عبادت عبادت عبادت عبادت عبادت عبادت



از حضرت ارشاد می فرماید که هر که عبادت عبادت عبادت
 عبادت عبادت عبادت عبادت عبادت عبادت عبادت عبادت
 در عبادت عبادت عبادت عبادت عبادت عبادت عبادت عبادت